

عارف افغانی باقری
۱۷، ۶، ۳

۱۷، ۶، ۳



۱۹۱۲۵

۲۱-۲۹



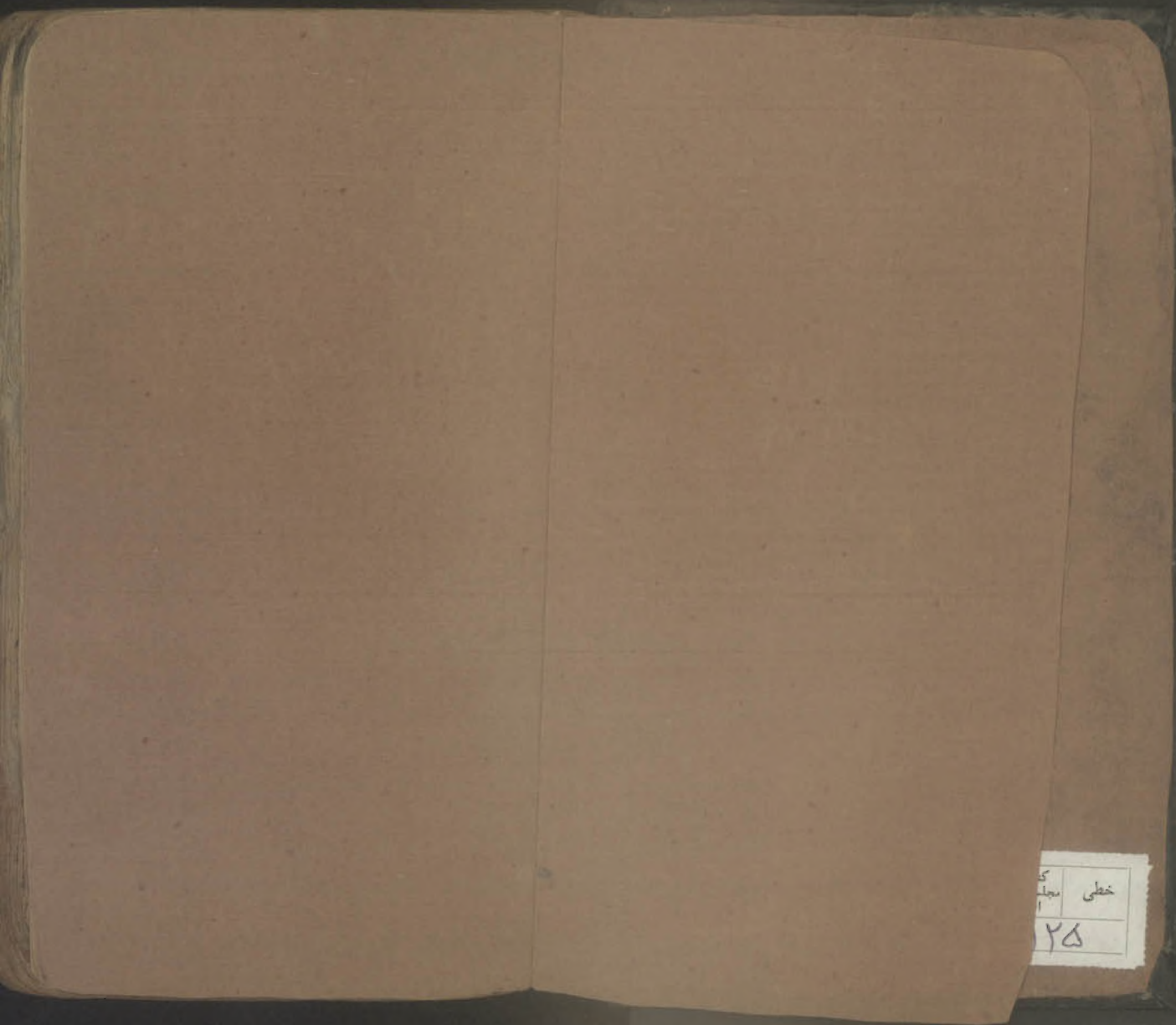
کتابخانه
مجلس شورای
ملی
۱۹۱۲۵

۱۹۱۲۵

۲۱-۲۹



و اعتدال نفس و رفت و آمد نفس مناری و موی و سیاهی زبان
مایل بر روی و اگر تری با عصاره و بر بند خرد از نشود و عشت و عشت
وزدی چشم و دیگر علامت صندل سفید و کافور و دانه
در کلاه سر که سائیده سحوط کنند و اگر علت از او بر برگردان
دفا حجامت کنند یا وضو قیال و خون راسته دفع باید گرفت یا
ضو طاری شود و اگر در ستم خون از نبی روان شود از
بحران گویند و نمیکشند که موجب صحت است و اگر از حد اعتدال در
گذرد باید بخت و حد اعتدال بخت با سست و اگر آب خورست
نمونه های شیره خرفه و آب انار و پنجه شش نافع است و همچنین از
یکبار پس از آب جو غوث دم سرد کرده بکاه خورده باشند و دوم دم
شکری سباده در آب الص حله کرده بخورند و اگر تشنگی بسیار باشد
آب که در بران بخورند خرفه دو درم دران سائیده و صفت
کرده با نم درم طیار شیره سوده بخورند و شستن دست و پا با آن
کل غش دران جو شیده باشند و اگر تشنگی باشد برک سید
فرش کنند و کل سیخ تازه و صندل سفید و کلاه کافور و حوالی



خطی
کتابخانه

۲۵

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

نگارند و اگر نماند باشد سکونت در منزل متدل باید کرد و بسیاری
 زبان را بخرقه که با یک سبیل و فقه ترکیه باشد بماند و غذا شورایی
 که در دهان موافق بود و علامت سرگرمی و موی تریابی و زبان
 و سرخی زبان و چشم و پری که با سر و عروق مفصوده و خنده است
 و دیگر علامت اعراض **علاج** خوردن شربت عسل و تخم صندل و تخم
 درسته و آب شنبلیله و چهار توله است شنبلیله و زرد و توله کلاب حارده
 درشته کنند و بوی آن در سر زبان دریاغ رسانند و اگر سرگرمی از بوی
 علامت است سرگرمی و اخلاط عقل بسیاری خوار و فراموشی
 و در طبعی و سایر علامات غلبه است و مقسم را بویانی
 زعفران کوبیده **علاج** سر بلغمی نمایند و علامت را بد و سرگرمی است
 بول است یعنی بول بزرگ است و دلیل است بر موت و اسهال
 اگر تمامی توج با ده دریاغ شده **دکتر** برای سرگرمی این باشد که
 محبت است کل مفسد یا مفسد نه باشد سوس کندم چهار توله است
 نهی چهار توله بزرگ و شش چهار توله بزرگ کنار باقی چهار توله
 اینهمه را در چهار توله آب جاه بچشانند و فیلد و شش جوشانند

اول در دیار از آن نماند از این از بار چندی و بار دیگر نگاه دارد
 و اگر در دیار طرف سیراج دارد انداخته بالای پای در زنده و از دست
 برفت زیرالش کنند و بار چندی را سرگرمی از طرف بلا بکشد
 و وقتی که اسهال سرد شود و بار از بار چندی صاف کنند تا خشک شود و بعد
 از بار چندی در سینه در سینه در سینه از و اسهال بار بکشد چندی **علاج**
سید در دیار و سر بلغمی که در سینه سرد و بار چندی بوقت بر خاستن
 سینه صفا یا خون یا بلغم با آب است اگر علامات صفا یا خون
 ظاهر باشد فصد و فصال یا حجامت یا فصد یا فصد یا فصد
 مطلق یا خارج بر بند و نسجه آن در حرکات نوشته شود و در ای
 صفا و ای سر روز شربت خنک شش قدری بخورد **دکتر** فصد و فصد
 و در این باره بوسیدن ناف است و اگر از بلغم با آب بوسیدی
 و و الا آن خرد و در فلفل و بلبله و سر بر سر بوده هموزن آن
 فصد سیاه کنه آینه غلوله کرده بمیخلم نه بار خورد **دکتر** در دیار آن
 و در ای سر که از سردی باشد این روغن استعمال نمایند که روغن
 کنجد یک آن از تخم دمنوره اگر سیاه باشد بهتر است آنرا کوبند و کافور

پوست خ از زهر یک نیم باه جو کوب کرده در آن خسته شود و چون بپزد
 خوش نشسته و با روغن انیسون خوش بر و این ادویه پخته و لوبانک
 و اجنبی عاقر قضا نیره سیاه فلفل کبود فلفل سول به یکدوم چون
 بسوزد روغن مانده صاف کرده بکار برد **دگر** سیاه دانه در سر که
 ر کرده در سایه خشک کرده با دو درم شیر عورت سیاه و سیوط
 کهنه بغایت نافع است و خورن پیل باک نیز نافع است **دگر** سر
 از خورن و بوسیدن روغن کچم مانده **دگر** در پاشیدن
 یعنی علت آنکه از زنده شود مثل فاج که در زنده وی کلمات
 گویند و چو که نام من مانده فاج کرد و شج و نه و که عبارت
 کشیده شدن و برست ماندن مخصوص و کفوه و غش که اطباء
 بهر صورت اینها را با دوا سند در و مخصوصی که با علامت خلط
 از اخلاط باشد آن نیز داخل با ش روکست **دگر** سر
 بگویند و اگر در زهره سپید نمک سنگ نمک سیاه فلفلین را بر کوفته و
 سخته بکجا کرده بسوزد و کوفته و ج نموده از یکدوم تا دو درم کوزه
 و خوش پوست سخته بکجا بالای آن کوزه تا کماه حلاله ارض

بادی و گرم شکم در روغن کمر را نافع است **دگر** سر سنج سیاه مال لکمی تم
 و متوره چهار وزن بر اثر لپانک و خورده و کجا سخته و کماه حلاله ارض
 جهور و سبناست و آدمه نیک و کماه خورده و نافع است **دگر** سر
 جهور مال لکمی خسته و خورده و کماه خورده و نافع است **دگر** سر
 در می جو کوب شده و زری دام روغن کچم خسته کرده و شسته بکجا سخته و در
 باله و لپانک بادی بر سر نه مانده فاج را نیز نافع است **دگر** سر
 سر سنج نافع است سر خورده درم سه کماه و نافع است سر را در سر خورده
 جعفر طشت و سر دور کرده هم از سر نه داخل کرده کچم سخته با تمام
 شود خوراک از یکدوم تا یکدوم **دگر** سر ای صید در اعضا فوج
 که از سر نه رسوت را آب پس کرده هم گرم خورده تا کماه خورده
 روز اول نفع بظهور آید **دگر** برای درد اعضا کتول و خود بر این باله
دگر پوست سر سخته سخته و خسته خشک و خورده و سخته شود **دگر**
 کتول پوست سر سخته کچم سخته باله **دگر** زنجبیل زرباد وزن برابر
 کوفته خسته باله و بالایش سخته کماه سخته و تمام شب به دارد و صبح دور کند
 چند شب بهین قسم باله **دگر** سر که انار در سر سخته و صاف نموده

بوستنج او خرم مک خردم در شاهان زده درم اب کچو شانه

و کای نفس خان است رود که محسوس کند و در دکان مانند

96 طبعه و در
مطابق نسخه دیگر است
اینجا

سوده و خنجر بار و عن کا و جرب کرده در چهار درم عمل منجیه در
 شش درم بخورد باقی علاج ضعیف است **در** جرب الشفا بقدر
 خود شش چهار گرمی میشد با غواص شارب و بود برای
 این مرض از هر قسم که باشد بهترین معالجات و جرب
 بر نیز از سبب باز و کنه یا با قلا و لوبان و خود و اغذیه بخوره
 و هم از قلع طعام خاصه در شب **در** جرب **در** جرب **در** جرب
 طاهر شود و قبال گشت و بر سر دوش بشاخ یا کدو حاشه
 کنند یا کرک صاف کنند و از قلع طاهر و کدو باشد سه روز صبح
 مسهل مطابق مرض دهند **در** جرب الشفا و از انقدر خود و
 را موافق سن و وقت شب بخوراند که برای قلع اقسام نامع است
در جرب مغز مخموره زعفران نبات همه برابر باشد و
 صرع در سخنین سه قطره بکاشند **در** جرب مغز سه منه و دوم
 عدد و فلفل گرداب سوده در یک سوراخ تنی جان نفوذ
 بد که در مخرج رسد و شخصی خشک هم نقل کرده **در** جرب
 که قوی از آن کوره است آب سوده دوسه قطره در بینی بکاشند

سوده و خنجر بار و عن کا و جرب کرده در چهار درم عمل منجیه در
 شش درم بخورد باقی علاج ضعیف است **در** جرب الشفا بقدر
 خود شش چهار گرمی میشد با غواص شارب و بود برای
 این مرض از هر قسم که باشد بهترین معالجات و جرب
 بر نیز از سبب باز و کنه یا با قلا و لوبان و خود و اغذیه بخوره
 و هم از قلع طعام خاصه در شب **در** جرب **در** جرب **در** جرب
 طاهر شود و قبال گشت و بر سر دوش بشاخ یا کدو حاشه
 کنند یا کرک صاف کنند و از قلع طاهر و کدو باشد سه روز صبح
 مسهل مطابق مرض دهند **در** جرب الشفا و از انقدر خود و
 را موافق سن و وقت شب بخوراند که برای قلع اقسام نامع است
در جرب مغز مخموره زعفران نبات همه برابر باشد و
 صرع در سخنین سه قطره بکاشند **در** جرب مغز سه منه و دوم
 عدد و فلفل گرداب سوده در یک سوراخ تنی جان نفوذ
 بد که در مخرج رسد و شخصی خشک هم نقل کرده **در** جرب
 که قوی از آن کوره است آب سوده دوسه قطره در بینی بکاشند

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این الحیر می باشد و در این حالت نیز گویا ریشه ایست و حکم و
 صورت این اما جمیع رطوبت ها شده است محرق گشته و گویا
 جویف گشته و نیز از این طبع مرئی اگر از خون باشد و گویا
 سرخ باشد و از طبع سینه و از ریه و از دود و از سودا سیاه
 تحت معده ففالی و حاکم است از ریه و کلاک در این موضع
 در کلاه است کورت و شیر خراب است چون افکار ماله و در دست
 اگر کلاه ماله در دست ماله و رطوبتی که در این کلاه
 شده است حاکم است از دود و از اول موضع و از ریه و از کلاه
 سرخ گشته است کلاک در این کلاه ماله و در دست
 طلا گشته است و بار یک کلاه ماله و در دست
 سیاه گشته است و در دست ماله و در دست
 چون شکسته شود موی ظاهر خواهد شد و در دست
 و در دست ماله و در دست ماله و در دست
 اگر از این ماله باشد شمع منطوق گشته است که در دود
 سودا شکر کم بخورد و در دست ماله و در دست

آن موضع را با ریه و در دست ماله و در دست
 کرده ماله و در دست ماله و در دست
 را با ریه و در دست ماله و در دست
 بر این موضع ماله و در دست ماله و در دست
 اکو اول کلاه ماله و در دست ماله و در دست
 برادران آن است که در دست ماله و در دست
 موضع ماله و در دست ماله و در دست
 با یک سر کرده طلا گشته است و در دست ماله و در دست
 بر این ماله و در دست ماله و در دست
 با ماله و در دست ماله و در دست
 کلاه ماله و در دست ماله و در دست
 در دست ماله و در دست ماله و در دست
 ماله و در دست ماله و در دست
 افکار ماله و در دست ماله و در دست
 ماله و در دست ماله و در دست

چونکه از شسته و دست از او و شستن و شستن در میان مشک
کنده بعد از کوفه و غسل و شستن و شستن و شستن و شستن
علی است که نام موی در شستن و شستن و شستن و شستن
بروست جمله است با شستن و شستن و شستن و شستن
باب اول و طبع سیاه شود و لادن را در موی که چنگ کرده
بر بر و شستن با لادن موی از شستن و شستن و شستن و شستن
فایده سخن کرده و دست از او و شستن و شستن و شستن
چونکه شسته آب طاهر و موی صاف کرده و موی در شستن
موی در میان شستن و شستن و شستن و شستن و شستن
برای رختن موی و شستن و شستن و شستن و شستن
چونکه موی که شستن و شستن و شستن و شستن و شستن
گشودن که یک یک موی شسته و در موی و در موی و شستن
کرده و شسته و شستن و شستن و شستن و شستن و شستن
شستن و شستن و شستن و شستن و شستن و شستن و شستن
این علت از علت است و شستن و شستن و شستن و شستن

چونکه از شسته و دست از او و شستن و شستن در میان مشک
کنده بعد از کوفه و غسل و شستن و شستن و شستن و شستن
علی است که نام موی در شستن و شستن و شستن و شستن
بروست جمله است با شستن و شستن و شستن و شستن
باب اول و طبع سیاه شود و لادن را در موی که چنگ کرده
بر بر و شستن با لادن موی از شستن و شستن و شستن و شستن
فایده سخن کرده و دست از او و شستن و شستن و شستن
چونکه شسته آب طاهر و موی صاف کرده و موی در شستن
موی در میان شستن و شستن و شستن و شستن و شستن
برای رختن موی و شستن و شستن و شستن و شستن
چونکه موی که شستن و شستن و شستن و شستن و شستن
گشودن که یک یک موی شسته و در موی و در موی و شستن
کرده و شسته و شستن و شستن و شستن و شستن و شستن
شستن و شستن و شستن و شستن و شستن و شستن و شستن
این علت از علت است و شستن و شستن و شستن و شستن

طلا کنند و دو ساعت گذاردند بعد از آن آب طلاستون برافشانند
 ابرامش بخواهیم است که گوشت بر روغن کهنه سوزانند و بر روغن
 باله افشانند و آب طلاستون باشد غسل کنند و در هر روز
 در دم حاجت بخندم کوفه و تخم روغن گل بر سر آید و در هر
 سحر کرده شاله و آلهای آن برگ بر آب کهنه بخواند و شاله
 آب گرم شود و در آب طلا غسل و صبح غسل بویست طلاستون
 شیش ایمن بر آب سوزانند و آله بر تخم کهنه و آلهای جلدانه ناز
 شد بر سر و شیش طلا کنند و برگ طلاستون و کهنه در دست
 مشه و در هر روز غسل کنند و در هر روز غسل کنند و در هر روز
 غسل کنند و در هر روز غسل کنند و در هر روز غسل کنند
 که نام بر شود و در هر روز غسل کنند و در هر روز غسل کنند
 شانه کنند و در هر روز غسل کنند و در هر روز غسل کنند
 بر سر و در هر روز غسل کنند و در هر روز غسل کنند
 خواند باشد و در هر روز غسل کنند و در هر روز غسل کنند
 از دست کنند و در هر روز غسل کنند و در هر روز غسل کنند

چنانکه کردن تمام مشاج را بکند و بعد مطبوخ ببلور یا عسل
 یا روغن طبع را بریزد و بنفشه بر یک درم کباب خوشه بنفشه
 یک حبث و پنج رو درم لوده یا یک کباب سینه کباب
 مانند کباب بریزد و کباب سینه یک عدد و سه عدد
 را در احمر بنفشه برود از آن بر خیزد از آن کباب را مو کباب است که
 برود و سه لوده و از آن خوشه چون دو عدد و دو کباب
 بر آورده کباب را در باغچه کباب مقدار می اندازد و بر
 ساید بر اطر او چشم یک بنفشه و غلغل و بنفشه غلغل
 شود و اگر او بر دفع سرخی چشم و از آن چشم خوب است
 برکت آملی و جذری ازین دراج عدد کرمان نموده است
 و پوست خنثی شش هر یک سه عدد و از آن کباب خوشه
 در آب پوست نموده و در چشم می کشند یا بنفشه و در
 یا بر آن روز که چشم بدو آید و حال برکت نموده بنفشه
 و سره او یک قطره اگر چشم است مانند کباب
 و محض عسل آن مکان که بنفشه محض بر می اندازد

و چون آید و کشد مغز کرده و طوطا بدمی سیاهان نماید و علامت در
جسم آید و آید است در دو غلبدی و در میان و سیاهان
در سنه از روت کزیم یکدیگر هم کشد و غلبدی هم کشد و در
قوتی باشد **در** افقون را با سوده در چشم طلا کنند چشم
کزان شکست می آید و آید بزرگده لعان و چشم چکانند
و غلبدی و غلبدی و غلبدی سوده طلا کنند **در** سوره
بمی طل چشم علاج آن اگر از آید باشد باقی را در آغاز از کزیم
کریم بود و غلبدی باشد و صد کزیم طحال ایست و در غلبدی
کشید و در غلبدی کرد و آید بزرگده لعان و چشم چکانند
کشید و غلبدی و غلبدی و غلبدی سوده طلا کنند **در** سوره
و کلاب سخن کرده بر کل چشم کشد **در** سادین نوزن کزیم
روغن تلخ چهار دلم هر دو غلبدی و غلبدی سوده و کزیم
کشید و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم
در چشم کشد و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم
طیله کشد که نامت طیل کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم

سوره

سوره سادین و در چشم کشد برده را از ترغاب است **در** سوره
این کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم
و آید بزرگده لعان و چشم چکانند و کزیم و کزیم و کزیم
ساده چشم بر کشد و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم
عنان کس بخواند **در** سوره چشم و در **در** سوره چشم و در
رک فعال کشاند و غلبدی و غلبدی و غلبدی و غلبدی و غلبدی و غلبدی
با یک سوده مثل سوره در چشم کشد و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم
چشم و غلبدی و غلبدی و غلبدی و غلبدی و غلبدی و غلبدی
علاج کزیم فعال کشد و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم
سوده و در چشم کشد و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم
بشد و نبات و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم
سوده و در چشم کشد و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم
غزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم
کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم
و آید بزرگده لعان و چشم چکانند و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم و کزیم

و آن کس که بوی ترکان و سوسن شدن بکشد در علاج
 و در بر عسل علاج است **اول** راغ را سبوط آب بر کشت
 حوز و پاک کند و باز سبوط آب گرم دارد و اولی مایه که سبوط
 بجز در حوض سبوط راغ شود و نگاه تو سبوط سبوط بصری
 بر او در کباب بکشد و حق کرده نگاه دارد و کباب جدا کرده
 کشته و نازد و باقی باشد چشم را با لاله آب بر او **دوم** مغز
 کبوتر و شتر و بکر و بخت چشم طلا کند و در او است نایه
 در شتر و بکر و نایه و شتر و بکر و بکر و بکر و بکر و بکر
 حشاک کرده در حوض کباب و سبوط و در او و در او و در او
 کشته بوی بکر و بکر **سوم** سبوط سبوط سبوط سبوط
 بر سبوط طلا کند **چهارم** سبوط سبوط سبوط سبوط
 است و بصری و در او است بصری و بصری و بصری و بصری
 نگاه دارد و سبوط کشته **پنجم** سبوط سبوط سبوط
 که در کوشه چشم سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط
 سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط

کشت

کوشه زاید سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط
 سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط
 در وقت بار کردن این علت را در او و در او و در او
 سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط
 کند **ششم** سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط
 چشم سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط
 اگر چشم است باشد را کشت سبوط سبوط سبوط سبوط
 رشته حاتم سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط
 ماله در او است سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط
 کشته و بکر و بکر و بکر و بکر و بکر و بکر و بکر
 سنگد آب سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط
 رسوت با سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط
 سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط
 ماحول بر او **هفتم** سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط
 صاف کند سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط سبوط

اگر کند کلاب سوده در چشم کشد ز روی قطع طایفه شود **فصل**
 قرص حل بر دو مساوی گرفته می شود کلاب در دو در چشم کشد
 در آن نقطه سرج یا کبود است بر بغضی چشم علاج
 بیشکری بر این کرده کلاب حل سازد و میز تر کرده در چشم
 در بر کوبیده بر کده عین کرم آن در چشم کشد **فصل دوم**
 و این برده است شش بر یکدی در هم بافته بر بغضی چشم اگر
 از خون منشی شود علاج قصه خفای یا عادت بر چاک کردن
 سده اصل بر روز بفرود آمد بر وجه بخورد و در تحمیل
 فلفله و در کج سبل یک سبک اصل کعبه یا بر کعبه
 سرج معنی منسل پوست میزد بر او را سوده سر سار
 و بر روی چشم کشد و اگر در آب جرفه بر سر نه بعد جان
 با بر کرد و چون قوی و سطره کند شود سکا ری کند **فصل**
 چهارم در **فصل** معنی بر دال علاج کعبه و مالص
 با حق و با حق کرده کلاب از دو موی را کند و سرج موی
 طلا کند در دو دماغه و سرج موی را خون باشد اگر حق

مونده کولی است کلاب از دو کولی با خون باخته می شود موی
 کرده در پنج او طلا نماید اگر موی را موی بکشد و سوزان
 کند و سینه موی را بر سر دای طلا کند در کلابی کلابان کرد و کوش
 سبک سینه باشد خوش را بر آورده بر دال طلا نماید و فعال
 دوسه مرتبه دفع شود در کف دال شش کجی مست در طرف
 بر کجی گرفته بر یکدی نسی در آن بساید کولی سده و وقت بر دال
 موده در ج آن کولی سده کور سانه طلا سازد و در عمل در
 نوبت موز وید **فصل پنجم** معنی شب کوی علاج
 آن اگر عین خون باشد قصه خفای یا عادت موی موی
 با آب سخی کرده در چشم کشد و ساحت دفع کرد و دای
 بر دال ساحت است در علاج بر دال اسلار شش معنی سس
 کشد از اشش بطور چراغ روشن کند و از زرد آوند خاک
 بکشد و در چشم کشد اگر بیماری کسب را باشد که حلا و اگر
 سال و حله **فصل ششم** معنی در کوی حله و حش
 فلفله و حله زرد جوید در آب سده سر سار یک سوده در

یعنی از این آتشیم علاج دوا می که در ریه برکت سازه
 درین باب تجویز شده در سنگ صغیری سوده در جبهه انداخته
 شش بخور گرفته که گوشت بکشد و جوی سینه صغیر سوده
 در چشم کشد **در** فلفل که در فک سنگ بر یکدیگر می کوبند و جبهه
 آب سکه امده و بنویسد از ریه ساخته است و یکبار در روز
 و بعد در چشم کشد و در ریه کاه و از ریه دودان در چشم کشد
در صحنی از آردوان صغیری است که در ریه در
 پاک صغیری او را در ریه صغیری که در علاج کف ریه سنگ
 سنگ نو با سینه که سینه را بر سوره چون سوره در چشم کشد
 شش سینه در **در** صحنی که در ریه و آن کشتا و کی
 نقره در صحنی که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 و شش صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 از این صحنی که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد

از این صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد
 صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد

صغیری که در ریه و آن کشتا و کی پس بر ریه کشد

[illegible]

بعد از آن که در آن سازه چون سوزن شود و روغن بر آن
 کرده و سترگرم در گوشش اندازد و ساقی نوقت کند و اگر قطره
 بریده و نمک سوده بر آن بپاشد و برایش گذارد تا گرم شود
 چندین بار در گوشش بچکاند و اگر برای در گوش و دماغی هم درین
 محراب است بویست این سترگرم اول بزودیش ساقه و شنبلیله
 و چهار صندل و شنبلیله و کور و عنبر و برادر روغن بول برایش
 آمیخته و چون بول سوزن شود و صاف شود و بکاهد و بچکاند
 قطره و در گوشش بچکاند و علامت در گوشش که از بول بود و در
 و بکاهی و اما سست است و کاهد و گرم و سوزن شود و علاج
 کشای خشک سوده سوزن و قطره این سترگرم گوشه را
 که بر آن کشد چون سوزن شود و روغن بول بر آن
 در گوشش بریزد و بکاهد نوقت کند و اگر سترگرم در گوشش
 بریزد و دانی گوشش و در دانی که از بول و ساقه و شنبلیله
 بر آن کشد و در دماغی روغن بول بر آن کشد و برایش بچکاند
 گرم و بر سوزن دماغی و شنبلیله و بر کرم آن در گوشش بچکاند
 سست گوشش بر کفایت و بویست سترگرم و در دماغی و در گوشش

تمام

تمام و در دماغی و گوشش بچکاند و ساقی نوقت کند و اگر قطره
 بریده و نمک سوده بر آن بپاشد و برایش گذارد تا گرم شود
 چندین بار در گوشش بچکاند و اگر برای در گوش و دماغی هم درین
 محراب است بویست این سترگرم اول بزودیش ساقه و شنبلیله
 و چهار صندل و شنبلیله و کور و عنبر و برادر روغن بول برایش
 آمیخته و چون بول سوزن شود و صاف شود و بکاهد و بچکاند
 قطره و در گوشش بچکاند و علامت در گوشش که از بول بود و در
 و بکاهی و اما سست است و کاهد و گرم و سوزن شود و علاج
 کشای خشک سوده سوزن و قطره این سترگرم گوشه را
 که بر آن کشد چون سوزن شود و روغن بول بر آن
 در گوشش بریزد و بکاهد نوقت کند و اگر سترگرم در گوشش
 بریزد و دانی گوشش و در دانی که از بول و ساقه و شنبلیله
 بر آن کشد و در دماغی روغن بول بر آن کشد و برایش بچکاند
 گرم و بر سوزن دماغی و شنبلیله و بر کرم آن در گوشش بچکاند
 سست گوشش بر کفایت و بویست سترگرم و در دماغی و در گوشش

در پی ندریش خشک فغ شود و بی از سوسه بر روغن بادام
یا روغن گل یا روغن کاه و جرت دارد اگر ریش تر باشد پوست
سرس سبزه را بچوبشاند و بدان نشوید **مردار سنگ سال**
نفسان کا و روغن گل بهم آغشته بر سوز و غشیا کرده
نهد **ششم** در کسختگی و درد بی علاج خوب کبر
کدایم کوفته در شش دام آب کجوشانده شش جگر کاه لیل
سیاه بر آن سوده خند باد طلاء کسختگی و آس و درد دفع
شود در بار خدال سه کس آب بر رطلک کند و چهار
از کلاله روغن کجوشانده و اگر روغن نم به دست آید از
نم و اگر روغن نم به دست نیاید یک کلاله از یک کبر
ککلیهای دگر ساخته مسوده انداخته بگوشت نهد تا سوزش
شود و با صاف کرده بر آن مس و بکلی طلاء کند **با سوسه دام**
دندان دندان و دندان و دندان مشتق از دندان حاصل **فصل**
در علاج **سوسه** یعنی درد دندان اگر از کرمی و غشیا نماند
علاج آن آس کوشش بن دندان و در دندان سوزش
از روغن و دست بافتن از آس سوز و حشر یا فتن یا آس

کرم علاج خنده رک سوز و آس با جگر کاشغ بود و نکات و سرکه
قدی کا و بر روغن منوده شکر کرم منضمه کند **مردار سنگ** فصل
کند دندان در مرکبات نوشته خواهد شد **مردار اول دندان**
نمانده قدی کا و بر مالده **مردار** یک کبر کوفته بر دندان نه
در طبایع چهارده طلاء سوسه و در دم عاف و خا چهارده
و هم سوده و بکجا کرده قدی زرد دندان سوز مالده و در کرمی
و نمون ساکن شود **مردار** روغن گل کبر کبر یک سه لیم
بان کدایم در ظرف نقره با مسی طبعی و دیگر کوشانده خند لکه
سکه در حور اندکی ازین روغن برین مالده و اگر از باد
طبعی مانده علامت شش علامت خون است علاج اگر خون
توی بود اول منقعه دماغ مسوط آس کاشغی حور کند باز دارد
مسهل طبعی از بعد از آن تخم شش طبعی سوده و در روغن
کوفته در شش زرد دندان نه **مردار** آب رود خند شش
نمانده کبر بوسه **مردار** از زرد دندان نه **مردار** عاف و خا
برابر سوده برین دندان مالده **مردار** فلفل گرد عاف و خا
الکوره بر آن زرد رنگ سوختل بر آب سوده و خند

به شعله ملو ساخته در سایه شگفت و گمان زردان در او می
 نرنگانک انسان گوید در هر عاقبت و قضا اهل محرم و کوفه و حبه
 بر دندان باله و در سوزنی که در دو بند فلان دندان را قطع
 در او کانه غفل در از بسیاری از هر یک که شایسته است
 کمانک اول کانه بسیاری را از پیش سوخته و کانه کشته
 و فصل در لکه را همچنان تمام ساید و خلیفه باده در دهن زرد
 بریان کانه چنانچه بوی او مانند بر چهار را در یک کانه ساید
 هر روز نگاه در همان باله دانه بالای آن کور و دانه
 کور و آتش ساید و در واقع بر دندان خون از چ دندان پوست
 و ناک بر کار را چو کوب کرده و آب چو شانه و در آن است
 صاف کرده و در وقت خواب بر آن مصفوفه نماید در دندان
 پوست خون بند شود و در دفع کرده و اگر از غبار بجهت
 المذاق ساید بوی نه پوست طبله زرد کشته سفید بکری زرد
 سفید بهما که سنگ مصطفی میج هر یک ساید و بوی نه
 و حبه عیب بر در جبهه اگر کوفه و سینه زردان باله در
 شب اگر استمال کانه مصفوفه نماید و کور پوست از کل و

مارو را چ سفید کانه شگفت کوفی سوخته خودم سوخته نمک سنگ
 سسقل الطیف کوفه و حبه سنون سازد و در صنف سسقل کوفه
 زردان و زرد بوی و در حرکت قطع تمام دارد و در کرم سسقل
 خوش و آید سید نوبت و شب مصفوفه کند همان نفس و دانه ساید
 در دهن ملو و فصل دوم در کانه **سنان** یعنی صنف
 دندان اگر از صنف بریده باشد یا بر عارض و حکم شدن و شعله
 و اگر چنانکه شسته و شسته باشد و در دندان شک شود و علاج
 میانی این بکری بریان موده و سوز و در کرم و دوم
 فصل چهارم در کانه کور که سنگ شسته و در صنف دندان
 باله در فلفل می بسیاری سوخته کدایم کانه سفید فلفل
 و در فلفل کور نمک سنگ مصطفی از هر یک دو درم هر یک
 سخن موده بر دندان باله در کل سسقل مارو و طبله نمک سنگ
 سسقل میانی میج مصطفی چو کبک از هر یک برابر کوفه و سینه
 برک و لسی میج مصطفی میج شسته و در سنون ساید
 نمک سنگ سوده در روغن کنجد آید و کرم ساخته مصفوفه
 نماید و کبر برای کشیدن دندان بی آهین بکبر و عاقبت و

مسکه را که می انداختند تا آنکه نرم شود و منقش و در زیر آن
 خوار و بر او انداخته اند که اگر کسی بر سرش بگذارد و غسل
 در گرم سودان دندان در غایت و کینه و آن فاسد شود و علاج
 بای آن که کوس با شکر و کچال و باده و باده و باده و باده و باده
 همان شیر در من و از آن گرم سودان دندان دفع شود و در زیر
 ناسون که گرم می آید با باده و باده و باده و باده و باده و باده
 در او و باده و باده و باده و باده و باده و باده و باده و باده
 کینه و دندان دفع شود و در غایت و کینه و آن فاسد شود و علاج
 بای آن که کوس با شکر و کچال و باده و باده و باده و باده و باده
 همان شیر در من و از آن گرم سودان دندان دفع شود و در زیر
 ناسون که گرم می آید با باده و باده و باده و باده و باده و باده
 در او و باده و باده و باده و باده و باده و باده و باده و باده
 کینه و دندان دفع شود و در غایت و کینه و آن فاسد شود و علاج
 بای آن که کوس با شکر و کچال و باده و باده و باده و باده و باده

زاک

زاک که می دم زاک و در دم سوده باشد و شسته و در من و دندان
 و در غایت و کینه و آن فاسد شود و علاج بای آن که کوس
 با شکر و کچال و باده و باده و باده و باده و باده و باده
 همان شیر در من و از آن گرم سودان دندان دفع شود و در زیر
 ناسون که گرم می آید با باده و باده و باده و باده و باده و باده
 در او و باده و باده و باده و باده و باده و باده و باده و باده
 کینه و دندان دفع شود و در غایت و کینه و آن فاسد شود و علاج
 بای آن که کوس با شکر و کچال و باده و باده و باده و باده و باده
 همان شیر در من و از آن گرم سودان دندان دفع شود و در زیر
 ناسون که گرم می آید با باده و باده و باده و باده و باده و باده
 در او و باده و باده و باده و باده و باده و باده و باده و باده
 کینه و دندان دفع شود و در غایت و کینه و آن فاسد شود و علاج
 بای آن که کوس با شکر و کچال و باده و باده و باده و باده و باده

برابر شود و با دست خود بر روی سینه چنگ کرده یکی درین
درد را که شکم بگوید و کافور و زعفران و جویون با آن
که شکم را ببرد و یکی بوقت صبح درین دارد یکی بوقت شام
و نیمه شب که باغ است است که من لادن با درون دارد
و جویون که بکشد با منیل سبب بر او کوفته بخورد
با آب بخورد و او است نه با آب من و درون آن را باغ است
فصل در کوفتنی الناس کلوا من در کوفتنی الناس کلوا من
و صفا بهم رسیده و در داس بکشد و بود که در آن نفس باز شود
و اگر علامت خون ظاهر شود فصد فعال را ببرد و کوفتنی
کردن یا سابق یا محبت کردن و خون را به کوفتنی
مشو بعد طبع در طبع و جویون که کوفتنی آن در
مرکبات بوشند می شود و اگر از برون کافور یا آب یا ملای
سند سازد و بر او ریزد که غرغره شربت عاقل است
نفع تمام دارد و اگر از طبع و با داشته هیچ علامت خفاقی
نباشد علاج در فلفل سندی خمر که مستطابره مسجد هیچ
فرقش برابر شود و در فلفل سندی و در کافور داس و در کافور

درین

و بشکل او در فلفل شود و اگر که اسفند در آن خوشانده باشد غرغره
کند و چون نشسته شود آب بکشد خوشانده بکای آن نشسته
که اسفند درین دارند و لعاب این فرو برند **فصل در کوفتنی**
این فلفل در فلفل بکشد و علامت است که هیچ کافور و زعفران
بر او اگر کوفتنی خون از بی براند و حرف تو اند کف و چشم
خورد و در او از یک کوفتنی ناکوش و کافور سبب بکشد
عاقبت شود و در فلفل سبب با عاقل شربت اگر از برون یا شربت
رنگ داس و اگر از طبع بود سبب داس است و فلفل سبب
طبع علاج بد بود چون بکشد یا فصد فعال یا شربت کافور
و آب یا فلفل و ملای و بار و عن با درام غرغره کند و ملای
طبع و بعد از آن غرغره باب کافور و عاقل و کافور و عاقل
نموده است و شربت شربت و شربت و شربت و شربت و شربت
اگر در کوفتنی سبب بکشد و در فلفل را بخورد **فصل در کوفتنی**
الکافور یعنی بشکل او از علاج هیچ کس و درین سه چهار سال که در
زمین باشد شربت درین دارد و کافور یا فلفل سبب
بر او کوفتنی و شربت شربت عاقل یک فلفل یا در کافور و کافور

نیز ساق کند که جابجایی است سندی فلین سترک بالکس زبوس
 چون چینه بر بار و فندی تیج تیج پس کرده با من و در اهره
 سیاه است سینه سازه و در درم خورد و پس چون و پیش علی
 باغ و بی ریختی معلوم از نیت است **در** یک ملک سبیل دار
 سود و با دوق خورد با سکه سندی **در** اگر از جانی و گری باشد
 مسکه مات حوزون مفید **مصل** **در** درم و در **در**
 یعنی ریش کلو عیان **در** درم و در **در** علاج سکر کن
 کوه تر فله بر سر سوده از هر یک سدی **در** درم با سکه خورد
 فلین بر یک سدی جو کما را از ان از هر یک **در** درم سود و با
 ساخته درم و در **مصل** **در** درم و در **در** درم و در **در**
 کلو سدی می شود و کرد و سیدین و شوار سینه اگر در برین حصول
 غلظت را باشد قصه قضاال کند و پیش **در** درم و در **در**
 درخت کمال سعد لوزن برابر سوده **در** درم و در **در** درم و در
در درم و در **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در
 انداخته طلا نمایند **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در
 که با آب سده اند نه چون آب سوده نشود و در **در** درم و در

کردن

لوزن

نموده و کلا و از در و زخا زین سینه نموده کله از علقه سینه با کینه
 کلو سوده طلا کنند تا کله **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در
 چینه ناده زور سید **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در
 کوه و شش را بکشند و پوست و در کنند و در **در** درم و در **در** درم و در
 شود و در **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در
 است **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در
 شک سدی را **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در
 آب را از بار **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در
 بر کوفته **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در
در درم و در **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در
مصل **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در
 و از **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در
 شود و اما علاج سرور و مضوخ زوفا نام است **در** درم و در **در** درم و در
 حر نام مقدیل در از **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در
 صها سازد و وزن کینه و لکی صبح یک **در** درم و در **در** درم و در
 خبا کوه سوری از هر یک **در** درم و در **در** درم و در **در** درم و در

منجی بر روی او که کوفته شده صنع کرد و از آب حل کرده او را
خبر بیاورد و بعد از آن دست نهنگ را بپیل کرد و در آن پیل از شیشه
انداخته و از آن درم چند سیه است و چهار درم جو کباب یک عدد
حل کرده با فندک که در کوزه حل کرده اند و وزن یک درم
یکی بخورد و سه روزی که از سر قدین فی ارد و دفع شود و اگر برای
سر درد که بختی که کسب از آن خرخره کند بر مال بار یک سیه
از سیه فندک سازد و در قندار آب آن کوزه را در کوزه
و با جوب او بخورد و برای دو و چهار کوزه بهشتی یک سیه
عدد از آن که از این سیه در جمل سینه و در کشته و در قندار
پیل کرد و از سر کشته درم و پیل جمل و شیشه درم یکی کرده
آن سیه و بوزن بمالد و به پاست و از آن سیه
بخورد و بی رختی طعام را مانع است و اگر برای سر درد
که از کوفتی سیه و میانه دو شانه جایی که دست از کوفتی
از دست تا پنج روز بعد قوت خون بکشد و بعد از سه روز فلفل
بوی از دانه شیشه خورد یا که در دانه بوی از دانه شیشه
خوردن در دفع کلی دارد و اگر کافور که در دانه شیشه

نیم خیارین از سر یک عدد حل بکند و سیه از شیشه یا چهار شانه
بخورد و اگر سر درد خون و شیشه باشد کفوی بخورد و اگر سر
چهار درم سر درد از چهار گانه یعنی سی و دو درم انداخته
بخورد شانه چون یک کاسه سمانه صاف کرده یک شانه در طفل و یک
شبهه بار کرده یا شانه بخورد و سی و دو درم سر درد
دفع کرد و اگر جانی دفع سر درد و فیصل و دو عدد مثال
مرح پوست طبله فلفل در آن بکند که سیه سیه سیه سیه
بخورد و آب خوشانه پوست بول بعد بخورد و اگر سر درد
کند و از سر نه که باشد از بخار این سیه و سر نه نه و درم
سفر تخم کدو صفت عدد درم و درم و آن کوفته در ظرف نقره یا
در ظرف مس صافی و در آن سیه سیه سیه سیه سیه
دفع خواهد کرد و برای آن آب بخورد و غذا خوشانه عدد
در شب و صبح قدر و صبح و سحر و دفع صبح و سحر کافور
این سیه بخورد و اگر السعال صنع عربی که سراج میکان سیه
مهر که کورب السوس منکر سیه از سر یک عدد و سی و دو
س درم ملحا سیه از سر وزن یک درم کسبه و یکی از این و از

شربت بنام شربت زوفا که در تمام در شربت عرف با دایان عمل کرده
 اگر بعد از از شربت شربت شربت در شربت برادر در دایان
 ریزد و در آن عمل کرده و بنویسد **در شربت** شربت شربت
 شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 اگر شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 که در شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
در شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 که در شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 و بنویسد شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 بالا و احتیاطا درین و چون علت قوی شود و در دایان و شربت
 در شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 احتیاطا اول احتیاطا در شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 که با شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 چشم شربت بالا باشد **در شربت** شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 و با شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت

حل نموده و بنویسد اگر شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 در شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 فلوس چهار شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 در شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 و در شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 و لایق شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 عقل شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
در شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 در شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 زعفران شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 در شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 مویکوب کرده و چهار شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 سه روز شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت
 تا دو ماه شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت شربت

چشمش تخم زرد کم کم میزدیم در آب سرد و شکر سفید که بخورد
 و اگر بود در دهنش باشد فندک سیاه بجای آن که کوفته و خجسته و عسل را بسند
 خورد و در اول در وقت شب با آب جیم که دم آنی دل
 مثل بر صفا چهل فصل اول در حقیقت یعنی تا اگر دل
 مخوف است اگر از گری باشد علامت آن سوزش سرد و تشنگی و
 شدت از لذت گری اگر در بانه منور نشی شود چون سن در بانه
 موافق باشد و قصد سلطنت از دست است مناسب بود
 و نمین طبع با کشتیر و کل سرخ و بادبان و سایر درجه و درجه
 سفید کوفته و در شب آب تر کرده صبح منور آن کشته
 و صاف کرده با تخم مناسب بخورد و اگر در بانه منور
 با چهار و چند من شکر کاه و یک سفید بخورد و اگر شربت صندل که در
 در وقت که کلاب حل نموده بخورد و در وقت شب کاه با
 هر یک در دم آب سوده بخورد و اگر از بطن باشد صندل
 گری است و احساس نماید صاحب او را که گویا دل در
 آب است علاج فلفل را در بینی بسیار خوب است و شکر را
 سوده دواشته بسیار سودا و علامت در سوداوی فساد

کوفته و در شب مثل النخول و خشکی بدن و در علاج صندل
 فلفل سبز کباب پستان خور و با فلفل کوفته و در صندل
 سرخ خود خام بخورد و در شب تخم زرد کوفته و فلفل زرد
 دو درم سبک که با هر دو در بانه منور است و بر شربت صندل
 سبک که از هر یک دو درم و نیم شکر که در دم سوده و عسل
 بر درده بسیار سودا و هر روز بخورد و اگر شربت کاه و نان از
 یکدم تا دو درم در قدری کلاب حل کرده بخورد و صغری ای آن
 نافع است و اگر برای جمع تمام خاصه برای رطوبت و سودا
 کاه و نان یکدم فلفل بجای آن در می و بخورد کلاب در
 نفوذ کوبش شده چون با نوره دام مانند صاف کرده و شیشه
 کلاب از او یکدم صبح و یکدم شب شکر گرم بخورد و در صندل
 قدیمی شیشه کاه و نازه بخورد و اگر برای جمع تمام بخورد
 سوده میانه دو شانه و طول یک و حب طلا که از بهترین
 معالجات است و در بطن خطای قوی تر است و اگر برای
 خفقان و ضعف دل دوام خوردن آب این تا مقصد
 است بجز یک لث آب سوز و از اخذ غلظه و موله سودا

فلفل سبز کباب پستان
 سرخ خود خام بخورد
 تخم زرد کوفته و فلفل
 زرد دو درم سبک که با
 هر دو در بانه منور است
 و بر شربت صندل سبک
 که از هر یک دو درم و نیم
 شکر که در دم سوده و عسل
 بر درده بسیار سودا

بهوشی نه بران و سیات منبر نفع نام دارو دیگر هیچ نفع ندارد
 طبل در از یکا شده سی و دو و دوام آب بچو شانه و صاف کز
 پوسته در جوانه دو و دوام جوگوب کرده در اجنه شانه صاف
 کرده با چم قورار روغن کا و کچور در حق طبل در از صوف سندی
 عیله از یکا کز لارده در مقله سیاه کز معیاد و دو و دوام در حق طبل
 ناسد و مقله در چاشم هر روز یکی کوزه و از حق معیاد و دو و دوام
 و حرکت و عسل و عسلاری بر سر و لارده و از انرا صافی
 نیز بر سر فصل چهارم در وجع الفواق یعنی در اول نفوس
 اگر در کوی باشد سوزش سبزه و کزشت عطش است علاج کزشت
 خشک و در مقله کل سنج طبله سبزه از یکا کز کافور یکا کز
 کما سیاه و بر سر و دهی با دوج کا و با با سبزه کچور و اگر در
 اول نابل سردی و تری باشد صد علیات کزی است علاج
 اول فی کس آب تر نشسته و شسته و به بود و خشک و کما
 هر یک جدا جدا علی ای هر یک سبزه در مقله کز کافور یکا کز
 کچور و در سنج از سورا مار کاب بریده و در او نه و کز و کما
 و سورا و کما کز ان از کما کما ناسد و در او نه و کز و کما

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

[illegible]

۵۴

تبرکات که در وی و فایده و مصلحتی است علاج معرق بادان
منفرد است از هر یک که نام دارد و در هر سال سه بار شود و بعد از آن
نماز و در هر یک از این چهاره مانند دیگر تریاق فاروق دارد و به کمال
در تندرستی و اعتدال است و در حین و در هر وقت بخانه نشاند
در هر سه وقت **فوج** یعنی یکی است و از الاهی حور و وزیر
و اکثره است و منسب و چون از او آید که در هر یک که نام دارد
بسیار از میل و دل خیره شده و این جوانی است که به ابلت
و خود گفته که هر یک که نام دارد که در هر یک که نام دارد
شکر سید با نرود و جادو و حور و سرور و نو و سرور و سرور
و اسماء را نیز نافع است **فوج** سفوف و نو و حور و سرور
و شب که در ضعف معده نرغاید و در هر یک که نام دارد
با او از الاهی حور و منسل سفید و سرور و حور و سرور
بسیار از او که به نرغاید و سرور و سرور و سرور
کا و در هر یک که نام دارد که در هر یک که نام دارد
در هر یک که نام دارد که در هر یک که نام دارد
که در هر یک که نام دارد که در هر یک که نام دارد

و لا تفرقوا بين الحرة والابرار

آب نشوید و جیاج اندک حرکت داده صاف کرده بخورد
و در تنال کند و اگر کلمات شیرین کند بهتر باشد و اگر صفت
اشتها از دست فقیص دفع باشد و اگر فلفل مله اندازد و در تنال
هر چه که بخواهد و بخند با فقه سیاه حب کرده نمزد و بخورد و اگر فلفل
مله اندازد و سیاه بر او بکشد و بخند و در تنال باشد و آب
خوات بر سر او اگر می باشد و الا آب گرم و اگر صفوف فاقم
مک طعام فلفل کرد و یک سی درم و اجود و عفت درم و محصل
با نقره درم و پوست فلفل پوست حبه رو بونه نوسا و رو بونه اندازد
هر چه که بخواهد و سیاه گویند و این از هر یک که درم و فلفل
و درم و بعد طعام بخورد اگر فلفل باشد شش از طعام و مع المعاف
را از هر یک که درم و سیاه و فلفل و کسر ریح
علیه السلام و در جینی و فلفل سیاه با جان زهره سیاه
بر یک و در فلفل سماق و خواجگاه هر یک یک تخم است سباده درم
و فلفل و ما باشد مک لا بوری است درم اندازد و در تنال
شترتی از چهار باشد تا شش باشد و اگر صفوف عجب و اعلا
فقیص و شترتی و دافع ریح علیه السلام و سیاه مک شش از هر یک که درم

مک

مک لیمون نکرده چهار تو بود و بنزد و ساج شکب کرده و در تنال
لی ریشه تره که شش نکات طعام مک لا بوری هر یک یک تو اندازد و در تنال
و مک سیاه هر یک دو تو اندازد و اگر از چهار باشد تا شش باشد
حاصل شش و دفع ق علما تا بر ماده بخورد و این طاهر شود و جانی
صفراوی از دغنی و آن و زردی روی و شکلی سیاه و سی بر آن
قون و شکلی شیرینی و آن و دغنی و طاهر و سوداوی و طاهر
علیه سیاه **حلاج** برای طبعی خور و بیه و فلفل هر یک یک درم فاقم
با یک سوده و فلفل خور و **مک** حبابه از فلفل و پوست فلفل و فلفل
کچور هر یک است درم و حبابه و درم و کوفته و شش کثیری
کچو شانه چون مک کثیری از مانه صاف کرده و میل نمایند
مک شترج و اندک لای صندل و فلفل و عود غنی و پوست شترج
از هر یک که درم و سیاه شش درم و کوفته و درم و درم و کلاف
مک طبعی که درم و قسم از رو بونه است که کوفته و شش سبزه
و انگور از در کما و آب که در طرف کلی نکات بن کرده باشند
سرو کند و سر از او بوشند تا بخار آن بر نماند و همان از درم
تا جا از درم بد جفاست و درم و فلفل مله **مک** از طعام و معضم

نشود و صیاح می کند و بدان عادت باشد پس در روزی که خورد
 بود و شش شکریه باشد سینه خورون مفید بود که لاجرم شالی
 از او امر کرده گویند زنی قحالی که سوس شود و چیزی برساند خورد
 نافع است اگر برای قی و ایمی که است طعام در معده مانده تمام
 مکه دم زرد و دو دم کوفته و تخم نم نم با آب سرد بخورد و اگر برای
 صغیر اوی شیرین لیمون از یک دم تا دو دم در آب سرد حل شود و بخورد
 و غذا را می تواند بریان کرده بخورد و در جوشان شالی و شکریه
 و دانه کجور و سماط و شش شکریه و آب سرد و آب زرد و آب زرد
 برای اکثر انواع قی نافع است الا آن خورده موافق معده نشناسد
 مغزین و غله را از خصل سینه کس شالی و فلفل سیاه را
 مساوی کوفته و سقوف ساقه معمول اکثر طعام ها است
 باشد تا شش شکریه و سقوف دفع باشد و عروق کند و اگر برای
 قی از این قسم که باشد مرد و بار و از بالا با سقوف تا از جیب سینه بخورد
 خشک سرد و عمل بخورد و معده بند شالی و سقوف هم بخورد
 الا آن خورده که با پوست کوفته و سقوف ساقه را با آب سرد و سقوف
 هم می تواند خورد و در خورون طعام بالای طعام شش از خصل اول

دانه

و آب گرم و اندک شیرین در جیب شکریه و سقوف ساقه از سینه صغیری با
 خلیه اخلاط اسهال قی هر دو معاشود و اگر شش شکریه و سقوف ساقه
 عارض گردد و چون افراط شود نفس مضطرب است و در وقت صغیر اوی
 با شکریه سبب باشد علاج کبوی شکریه در جیب دارد و در وقت صغیر
 صندل صندل شکریه ملائمه و اگر از این معده باشد با پوست شکریه
 الکوزه بریان لعلت پوست طبله و کوفته و تخم از سینه تا
 چهار دانه نشسته و اگر دانه شیرین بر آب سرد و سقوف ساقه
 و در بعضی دفعه شود و اگر برای دفع سقوف و سقوف قی که سینه باشد
 باشد کجور و شش شکریه یعنی کبیل از خصل تا معده باشد نشسته
 باشد کوفته در جیب شش شکریه معمولی است مخلوط کرده و از بار و کجور
 و اندک گرم کرده بخورد و اگر کبیل بوزن سه چهارم باشد در آب
 ساقه بخورد و از سقوف و دو سه معمولی باشد و در وقت صغیر
 در آب حل کرده بخورد و کفی بنام بعد از قی خنده خنده شش لمار
 سقوف و کجور و کبیل و در وقت صغیر کبیل و سقوف ساقه و سقوف ساقه
 بخورد برای درد کبیل که از بار و دانه کبیل و سقوف ساقه است در وقت صغیر
 جیب و حرکت و از سینه کبیل و سقوف ساقه و سقوف ساقه

سقوف

کرده اند و بجای گویند امشای سالم است و سخرانی مخوف استلای
 آن است که بعد از بزم خصمی با غلبه و خلاصه عارض شود و در سخرانی است
 که بعد از سال بسازد باقی باقی و حوادث کرد و با بعد از سال
 غذا علاج استلای اول قی گناشته با دوری و بعد از آن اگر
 وضع سینه و الا در حوب و کوب کرد باب هم داده در علم
 برکنده و مثل نماد و در آن کشت و فرورد در آن کشت و در آن
 شک و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 و فرورد کشت و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 بخورد و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 نافع است و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 بان جابرانی سازد و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 برکنده و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 علاج بخوریت برای تحقیق و سنگین و جابرین معالجه نمائید
 خالی از صنعت نم است و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته

چنانچه گفته شد و در مسکه و سفیدی سینه و بعد از آن مسکه و سفیدی
 با دوام بخورد و در سینه از اغذیه حریب و غلیظه لازم است **فصل پنجم**
در معی مشکری که گاهی شکم نرم شود و غذای عام برکند
 گاه قبض گردد و چون گفته شد و مخوف است **علاج** و کحل سینه در
 کرده و دوام در مشیت و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 سوده و دوام در مشیت و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 سنگی موند و در مشیت و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 که اجمال بر این بوده و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
در سنگ لثوی که در مشیت و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 یا جاسن باشد کرم نموده در کلاه است و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 جادوی سخن کرده از او سنج تا کما شخرو بر در شت و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 معیت و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 حبه بند و در مشیت و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 با مسکه تازه بخورد تا کما شخرو بر در شت و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته و در آن کشته
 تا از زراف کل حکمت کرده مسوز و هموز آن ملک سنگ

بر باد
 بدست

میانه و دیگر هم بر زور عقل مجبور و غذا را به سانه می خورند و در
 گاه که کلان کور درین حالت غایت نافع است ترک آن در
 حرکات نشسته می شود **فصل دوم در غلبه سحر** می است
 گاه غرض شود و گاه اطلاق و گاه منتهی دفع شود و گاه در
 منتهی و گاه بر معایب باشد و گاه که در صحت است و علاج
 قسم درستی این شکایات بود و معلوم را حلقه نامیده اند
 علامت او در آن موضع گرفته اطلاق شود و بعد از آن
 حاصل شود و شناخته می شود و نوع حلقه را از آنکه با سهال
 او را می آید و اگر بطریق محض میگوید فرصت داده می آید
 از صف بود و اگر به سوزن می آید و سودا و اگر درام بود از معده
 اگر در او احدی معلوم شود بلکه درام باشد و نشسته او بعضی
 ادعای گفته می آید که از آن است **فصل سوم** برای قسم می
 و صغری که با آن حرارت باشد این خوف صاف است
 حرارت نشسته است و قبول کم کوب می خورند و کم خاص است
 خرد و صغری که کل از آنی را بر کوفه سواهی است و این چهار
 بر این نشو سواهی است قبول می آید و در درم بر سه

یا سحر

است یا مورد کور و سوزن را نافع است و این طلاء از کتاب
 برداشته است ضد آن که خوراک بر آن کجاست کرمات نور تو
 طلاء نماید و برای طعمی سوداوی شیخ شریح الایمان که گفته اند
 در می از این طلاء قبول زنجیر می شود سوخته بالا دهنه
 سحر سوخته زرد سفید از هر یک در می شکر یک کل و ادوی
 طلاء در آن مفرط است اما در آن اجود از هر یک سه درم که گفته اند
 و جادو درم بعد از کوفه و حلقه که گفته اند درم است از عجم
 تا که درم باب در بر **فصل چهارم** در چاشنی نامیده اند
 و است چون این علت از کتب هندیان و یونان معلوم
 و نیزه الوقوع است و بعضی معالجات آن تجربه شده است
 آن بر آتشین با کران و حرکت سخت و خرد و سقوط و لغزش
 با از بالا نشسته اند آن نقصان است و اسهال و گاه کبابی
 بر آمدن فصله غریبه و ضعف و ضعف قوه حرکتی و غریزه
 احساس نماید و گاه آنکه نشان بر اینها ظاهر شده علاج
 روغن در موضع ناف و نرمی ناف آنجا آوردن و نشستن
 چنانچه در مکان و نشسته اند که میگوید در روغن کافور و

۱۱۱

کیت

کرده بافتن سیاه منتهی بخورد و کرم لیمون کاغذی را بریده و نیم برآورد
 بجای آن سبک برآید بر کف و از اثری بر نماند کرم در شکم بماند
 که در شکم منتهی بخورد و از آن درین برآید کوفه و عجز و از شکم
 کوفه سیاه کشته بر روغن کاه و کوفه در شکم منتهی
 ساسیه در کف برود و دست و پا را در شکم منتهی بخورد
 خله که منتهی درین حالت منتهی است **فصل در علاج**
 اگر طبیعت گرم باشد در صحت و دفع حوام شش و طعام
 و نمک فربه و کاه و کرم کرم کرده در باره سینه بر موضع دفع
 کند که اگر طبیعت گرم باشد ریاضت و دفع حوام و کاه
 بر آن نموده شکم را از کرم کوفه و در شکم منتهی بخورد
 و اگر شش و شش مایه کشته و اگر شش منتهی بخورد
 اکثرت بر آید بخورد این زیره سیاه منتهی بخورد و کرم کوفه
 که در وقت دما بر آن کرم سیاه و نمک سنگ در شکم منتهی بخورد
 انداخته باب و قرض سینه بر آن یک ریختن بکرم در شکم منتهی
 دفع سول منتهی است **فصل در علاج** حوام کاه و کرم
 کرمی کوفه منتهی بخورد و از کاه و کرم منتهی بخورد

باب بخورد و کرم کوفه بر آن یک ریختن بکرم در شکم منتهی
 سونبه جابر صند زیره پنج حصه منتهی بخورد و کرم کوفه
 کوفه منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه منتهی بخورد
 کوفه منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه منتهی بخورد
 سبک کاه منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه منتهی بخورد
 درین برآید کوفه کاه منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه
 در عصاره پوست وخت منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه
 سبک و کرم کوفه در عصاره منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه
 سبک منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه منتهی بخورد
 کوفه منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه منتهی بخورد
 که منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه منتهی بخورد
 پوست منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه منتهی بخورد
 و کاه و کرم کوفه منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه
 کوفه منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه منتهی بخورد
 کرم کوفه منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه منتهی بخورد
 کرم کوفه منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه منتهی بخورد
 کرم کوفه منتهی بخورد و از کاه و کرم کوفه منتهی بخورد

غیر منضم از زنده محفوظ است علی البیت کرم بر از خدا بخور و بفرمایید
 و از زنده برادر کرد و صیاح سسک یا و طوط کلی کرده و سرش محکم است
 بر پی سوز که در جیون مرد و یکدم نیک سسک یکدم نیک سسک
 غذا کاه کاه بشیر کینه با صغرات کاه که که کاه کرده باشند بخور برای
 اسهال موی سیر باشد از کیم روم با و دریم مضه است و در صواب
 که که داووی جوی شمشیر کلاب جوی و خنده جرات دو نور است
 با سر و کینه و در طای خا لصر کیم نور جی با سر و کینه بعد از این
 مضه لایم نه مرتبه کینه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
 اعضاء غذا قاطی کرده و این از نو کیم بخور است **فصل در علاج**
در جی کیم که خوف است و خول شیخ التوس و جی و زنده
 است مضاعفا در با سسین و جی و جی اندک جدا شود مثل
 خیال مرغ و آن رطوبتی مختلط با اندک سسین بخون فشته و جی
 خواتم کیم روده است اگر از صغرات باشد سسک یا مشکلی و حرارت
 و سوزش مضه که کیم یا یک سوزش است و لایم سسین است
 علاج سسین هم بخور کیم بران کرده بروغن کیم برست و کیم را
 و همچنین سسین اگر باشد غذا دهد و جی که کیم کیم کیم کیم

نموده نان خور کرده بخور و در طبعی کیم کیم باشد و جی
 اشیای کیم علاج برای خش طعم و خون نصف طبع کیم کیم
 سسک یا یکدم باشد بخور و برای ریح و سسین نافع است و برای
 نفث الدم که لایم باشد نه و کیم ریش خا کیم کیم کیم کیم
 از جی و لایم بر آورده و صاف نموده کیم باشد و روغن با و دریم
 اعضاء کرده کیم کیم بخور و در مبارک است **در کیم یا و آن صواب**
 بخور و کیم باشد کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
 بخور و کیم سسین و جی بر این است و جی بر آورده و جی کیم
 کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
 صاف کرده بخور اگر کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
 کیم بر و جی بر و در اسهال را نیز نافع است **در کیم یا و آن**
 کیم و جی و آن طبع سسین و جی قدر زنده سسین
 کیم بر و جی کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
 صیاح در جی کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
 آب کیم و جی کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
 خون و لایم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم

و متوجع غدا می نماید لازم است **فصل** در سعال که از جراثیم است
 علامت آن است که در تن و دودی و کوفی بر از علاج
 بر پان کرده عید ام خورد و اگر از سردی باشد علامت آن عدم
 تشنگی و اعلا شدن و سیدی و سردی می باشد علامت آن
 الطیب یعنی چه چار باشد با سیر و خورد و اگر این چه خورد
 و سینه بپس منول و تحویل در طفل اندک بران کرده و نکات
 بر آن گرفته و نموده بر بر کوفی و تحفه و کلام از او انداخته
 با دود کا و بخور از انواع اسهال دفع شود و در دفع اسهال شود
 یک عدد سوخت می دم که در تن و در دست تمام شده اسهال
 در باد و زاری است بر سر نموده و نوشه و جوش است و کافور است
 و در آنک سینه شود و باید است که اسهال از کالی باشد و دفع
 سینه است که علامت دفع می باشد آن است که بر انداخته
 اندازد اگر و نشسته تمام است و الا لایحه و برای دفع من کافور
 و اما جاک به نموده که از این کافور کشته و منول شود
 سو کند به بالا تحویل و بر بر بخور و در نوله و در نوله
 و در دم آب جوش است که ششم حبه میانه صاف کرده بخور

و اگر است در مزاج باشد عین تحویل خشن و اخل نماید که بوی
 اسهال را سیر کند و است کرده و سینه طلاء کند که برای اسهال معوط
 معالج نماید است بوی آب و در کالی با دود و ترش صفا کرده و
 نفع حاصل کند و کالی ملین نموده در میان سینه او یک برنج
 در برای اسهال قوی جویا جوی که در دست کالی و منول
 می باشد از دست باشد نموده باشد سینه با شیخ طلاء کرده بخور
 در روز اول بر قسم اسهال معوط را سینه و در دوی قوی و سینه
 مابین سینه و دیگر دو در کشته که در جوی و شیخ که سینه در
 خانه اگر با سیرش با سینه با خون که دوی بسیاری می که در
 شیخ که کشته و دفع اسهال قوی است و دیگر برای اسهال
 غشائی سخت که اندک گوشت مشنه باشد اطباء خوردن و
 با دود بخور کرده اند و بر سر از آن بخور و شیخ در خرد گرفت **فصل**
 در سعال که در سینه است **فصل** در سعال که در سینه است
 تمام می شود و منول کند و گوشت و کوفی و کوفی و تمام است
 از منضم غذا و اجتناب از طعامها و متلا و جماع و حمام بر متلا و
 منضمی جویا از کالی اسهال شود و از دود و ترش و سینه و کالی

و مولدات بود که شخصی یک نیم سال عارضه کرمهای شکم داشت که کرمهای
 مداری نامکین در شکم و کرمهای نوایه می برآمدند و اکثر کرمهای خود تر از
 لی چنان خارج می نمودند که استعمال این دوا نمود که کرمی در
 مقدار موش کلان برنگ سبزه مالایش خراط سیاه زنده از شکم
 جدا افتاد و از آن اسطوخودوس کرم و کرمهای برسانه و دوا این است
 بوسه زدن اما اول روز خوردن دوا دهم و نه فدر اگر کرم سال
 برقی این عارضه ام آب بر آب بر روی پوست اما را حو کوب و بستره
 هم شش اده صاف کردن نوشته روزی که دو خنده حزن طریق خواند
 تا نیم ماه بپوست با دانه های کرمه و کرمه ها و آب که اسفند از آن برسد
فصل دوم در علاج کرمهای سول کوبیده علاج شکم و سیر دهم
 نمک شور بر آب آن کوبیده و خوردن دوا را در ساعت **در خوردن**
 ششدهم سوره باب شورو که کشته نیکر مولد طبله است و چون
 انگوره نمک است که کوبیده بر آب سوزد و بخورد و از آن زمانه باشد تا
 کرم کوبه از انواع طوطی در شکم دفع شود و کرمهای سینه و کرم
 از کرمهای کوبیده ام که دوا دهم از سبزه است سینه و سینه
 نازاکتره میان کرمه و دواست نمک سبزه جدا و داخل کرده

خورد و کرمهای سیاه در شکم کوفته و بخورد و روغن کبابی بخورد و در سینه
 نیز وضع شود که برای سول کرمی که معده باشد خندی دوا
 نماید باز معده و شکم و در وقت در دهم دفعه و در دوا برای آن
 سبزه خشک کس کرده کل ملاخیم بنوار طبله طبله از کرم و کرم
 خنده کوبیده و جدا و کوبیده و جاشنی خنده سینه و کرم و کرم
 بالای طعم کرم و کرم طعم کرم خورد **در طبله طبله از کرم و کرم**
 اسفند شکم بنوار روغن حسی از کرمهای کوبیده و سبزه و دوا سبزه
 سینه زده دوا دهم که کوفته و بخورد و کرمهای کوبیده و کرمهای طعم
 خورد و کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
 خورد و کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
 بنوار با فوط لک سابقین سبزه و حوی در میان سبزه و سبزه
 آورده سبزه با فوطی کتاب سبزه بن سبزه بن حالت بر
 بر دوا سبزه کند دقت و زرد رنگه سبزه سبزه
 شود و می الخال کھف طعمی شود **در حوزان معده کرم**
 در کرم حوزا کس انداخته با سبزه و سبزه کباب و حوزان
 صاف مالاکه صاف و دواست **در دفعه جمع الزام**

روغن بادام صاف کرده بمکرم بخورد و مکرم معجون و افق نصیر شده
 معجون ریت حوزن بسیار نافع است و دیگر هرگاه قفس بسیار
 درد و انداخته شود باید که پوست آله قندری باب صلاصلا کرده
 بمکرم بر شکم طلا کنند و مکرم معجون مهر و پنج ششش در باب صلاصلا
 شفاف سازد و در وقتیکه درد و انداخته شود و در الساعه است که
 از حوزن جو که با هر چه نمک با زنگ کوفته است و در باب صلاصلا
 زرد از هر یک یک گرم حیره چهار گرم معجون و دو گرم عسل که در وقت
 عده ریم بابت جبه کرده باشد بمکرم بخورد و اگر در وقت کاوس
 کرده بخورد و در محل قوی گردد و دیگر بمکرم که در وقت کاوس
 جدیدی مدام است قناری بر سر آتش با قناری کردن در حوزن
 در انداخته و مدام است و در وقتیکه در کول شکم و آن گران
 است که در شکم و باد و خون سرد شود و اگر از انداخته گران از
 موضع موضع استقال کنند و اگر در شکم بود مثل سنگ است
 در کجا مانده علاج آن آنکه در میان کرده و بخنجر فاعله است
 کشته انجم و دریا مار از سر نمک یا ریخته و حایک سنگ
 نمک بر یا صحنی که آن نمک سوخته و جو که با ساجی قنیل مول

در وقتیکه
 در وقتیکه

ابلیت کچو بمکرم مول سوخته و سینه عسل را بر کوفته و نمک سر کرده
 با طعم دود و در وقتیکه در اگر وقت سینه عسل را بر کوفته و نمک سر کرده
 و در وقت عسل را سینه وقت صبح یک عسل و باب کرم بخورد و در حله
 علت ای با دوی و در بعضی و سر و در شکم و عسل و نفع و در
 نفع بیشتر کند و در خاکسره جبه و دو گرم در جاد و ام اب کسانه
 بوقت صبح اب حیره دو مانه و در شکم سوده ضم ساخته بخورد
 مثانه را نافع است و در زمان راعده و لاد کول و غولی نیم سده
 حوشانه ساق که در در اجناس خلط مذکور می شود
 نافع است **باب نیم دوام عسل و سینه عسل حاصل**
 اول در استسقا و آن رمی است مخوف که قناری آن که سینه
 شود خاصه و اطراف و شکم قسم است سینه عسل و در
 و کسود و سوده هر کسینه و در شکم سینه عسل و در شکم سینه عسل
 و شکم عسل هر چه قسم و عسل و شکم سینه عسل و در شکم سینه عسل
 باب زقوم خمر سوده و در شکم عسل و شکم سینه عسل و در شکم سینه عسل
 کوز و ناسه و در شکم سینه عسل و شکم سینه عسل و در شکم سینه عسل
 عسله از زرد در شکم سینه عسل و شکم سینه عسل و در شکم سینه عسل

در وقتیکه
 در وقتیکه

هر دو در جمیع مریض و کلام مضطرب و چهار درم به را کوفه و غیره
 بر روز چهار درم باب کرم کور و دلیق الامعاء و جمع ریح شکم
 و احتلاط روده را نافع است **و کرم کور** نیز بر روده سیاه
 خیلول بری که بر راسونف زیره سیاه سندی بیخ فلفلین
 کوچک حبه رنگ مویکها ساجی اوجود بیخ ملک بر یک
 دانه شته مضبوط بیخ حبه خطره و حبه سنیاد و سنا
 که نوی از دو درم است چهار حبه هم را مار یک سس کرده فلک
 و بجای سنیاد سلی حبه سیه هر روز شته تا چاشت با دوش
 بخورد رای اکثر امراض که دران مریض اسهال مطلق است
 نافع است و این را در این جورن کوبیده **و کرم شتر** نیز بر کرم
 تا دو درم اگر احرار است باشد عرق کاسنی و الا عرق بادان
 بسیار نافع است فاصه اگر شکلی باشد و اگر اسهال عرق
 شکم باشد شکم بزرگی عار با عرق بادان بر نه و اگر
 حرارت باشد شکم بزرگی عار با عرق کاسنی باید داد و ال
 هر دو مزاج کرده به نه یا کرم و بار و کرم عار که اگر علقه هم
 باشد و در مزاج خلط حرارت یا سرد شود این صفت بخورد

ع

حبه خیلول هر صفت در دو درم بر یک کوفه شده چهار درم کرم
 کاسنی بخورد و بعضی بوی علی السویه از صندل می کنند که شخصی
 استغفار بخورد است که شته برک لک زنده باب سوده شتر
 کشیده چند روز داده شد چون مریض نفی از ان به دریا
 دو انموده از بر جانهاش کرده هر قدر که شته می افتاد و بخا
 رکن است مانند برک تر و در روزی دوش بیخ حبه خطره
 کامل عاجل شده بر نه از انقدر علقه و سینه شکم شدن و آب سرد
 حوزون و عطبات از امراض و حجام رقیق **و کرم کور** هم
 و کرم را نافع است اگر کرم شکم است از برک مکرر تا سه
 کرم و **فصل دوم در کرم** و ان زدی از دی حبه سنیاد
 است اگر مریض شود و این کرم در علاج در اول کار
 یعنی لاری شتر شترین و ساجی هم آب تر بود و وقت طلوع
 و هر روز غذا بر کرم بانه کاوازه یا دوش **و کرم** قدری
 دارم قدری با نه شکم ساسنه یک یا سه یا چهار خوری کرم
 و هر دو را با ساسنه سهو و کند **و کرم** سخا سوده در سوز
 و آب در کرم مشهور اند و کفا دار و هر روز صفت از

در سوز

بخورد و در خوردن پوست دور کرده و می نموده باشد و سبزه
 بخورد و سبزه فروزد و در بون فطای از کاشته تا دو ماه
 بشود که کسی با بادبان خورده نماند است **در تخم کاسی** عمام
 تا یکدم کوفته و شیره کشیده و شربت وینا ریخته و با دوام در
 محل کرده بخورد و شربت فراخ شود **در بید کا و زان** یک سیر
 شالی در پنج شش درم آب حل کرده و نگارده و صبح
 آن صاف که برآورده باشد بخورد **در دانه و سبزه** یک عدد
 قوری کج معطر کرده با تخم ندال در سبزه و دو قطره
 از آن سوط کشیده و در شربت کبری زرد است با از منی
 و دانه دندان شود چنانکه طشت طشت بر آب دندان
 در صحت است تمام و شربت کهای کلم و شفته و آخر روز
 شب بخورد و شربت و الفصای شایسته شب بهین حالت
 مانند اما خوف نکند که در شربت کبری شایسته اینها عرض
 دور شود و شربت با رنگ و صافی که با الکلیه و بزرگواران
 علاج شود شربت با هم رسد و الیوم و خشک سوده
 بارچ سبزه و سبزه و کورون بهین اثر دارد و بعد از آن

تا بهین محل تخم ندال در **در کوری** الیوم با سبزه و خشک
 دوسه بار دیگر کشیده **در بار کاشی** خورد تا سه بار کشیده
در سون با کبی سلاجیت نفقه کشیده و درم این کشیده و در یک
 شصت درم جیره تر سبزه سبزی قلقلین رنگ هر یک در دو درم
 حمل با یک سبزه شکر در دو درم درم شکر و نفقه که علوه و
 سبب است نفقه یکدم در سبزه کلاه در کور و شربت طبعیت
 هر روز بخورد چون در دو درم شود غذا آنچه عورت می باشد
 که کاشی و گوشت فاخته و گوشت که صفت و این دو را را
 نوشته اند ضعف بیری و بواسیر و صبح را نیز صفت با سبزه
 در هر ترکیبی که در نفقه و دست ندید بجای آن این کشیده اند
 و درین علت فیض مبلک است و بر شربت شایسته عرق اخلاط
 و مولد صغیر و فانی و سبزه و لادن است **در سبزه و در**
در سبزه علامت درد میگرد و در سبزه ای است و در سبزه
 در در سبزه ای سبب علاج ساجی تا یک سنگ و جرح خوردن
 برادر کوفته و حبه و درم صبح و درم شام باب فروزد و کور
 شکر نیز را بل شود **در فصل** چهارم در **در الطحال** یعنی

[illegible]

١٤٦

سر به ماضی اظہار کند یا شہرہ برکت بکند اعم عمل گندم در استندای
مکتوب بعد از آن بکند اعم خورد اعم تمام دارد و کحل اووی دود اعم
جوشانیده خورد و یا کحل او کو و در نسخه مسعودی است از دود آب گرم
میفشانند خورد و در حواله دود ما شہرہ کاشی و خورد و یا
نجات میدهد همچنین آب سحری که کو و شسته گرفته باشد
در مغز کرم کشد و مار یک است کرده یک میفشانند و خورد
در جو دوحث انکو یا کرم در شاج جان سوزد که خاکستر شود
و ساسنه نکشاید و بعد از آن یک پیروز ما شہرہ برکت سوار
خورد و اگر زنا باشد آب سرور در کحل جو دوحث حب کشور
نجات از کرم کشد خورد و یا کرم گوش بری سوزد و یا چاشنی
است و از خاکستر او دود اعم خورد و اعم سنگ کرده است
تراب را بکشد و سر او را بر او از میان حالی کرده مغز او را
سودم نیم ششم داخل کنند و از آن مغز و سر بر کرده و در
آرد بکشد و در آن کحل او را ناخته شود و آرد مسود و در آب
و از او دود مغز نیم خورد و همچنین سید و اعم سنگ کرده است
است و چون تراب و در سر نه شود و او را سوزد و سکاکی است

فصل دوم در بیان اسرار و مشاهدات علامت الهی کرده بنمایانند
که بوی معین باشد و الهیات در دو موضع فطن جات کرده و
در اگر بر او افتد یا بر پهلوی آنجنگ مکتبه کند و مشکلی در او بر وجهی
وقم اری و غیره بول و بر از است و علامت الهی مشاهده و در
عانه و اخصاس بول و در مخرو حاده و در بیان و بسیاری زبان
و ظهور موضع الهی با حیرت و اگر دم عظیم شود و اخصاس عظیم
در او **فصل** سلسله کشند و کشاکش با رفیق کا و دیگر بخور و در
بنا وین و کل هر دو یک گان و در است کرده و در یک گان مجموع
کرده و موضع در اخصا و کشد الهی فرو نشاند که معرکه حیرت
نعم گان کثیر از هر یک گان است سینه چار و در باب سه شده و در
کشند و در یک گان باب جل کرده بخور و الهی کرده و مشاهده
فرو نشاند **فصل** سیوم در **الطریق** یعنی نفع کرده علامت
در در کشیدگی غیر فطن اسفقال در در موضع موضع و در غیر
کرشکی که نشود و در خبری لطیف که خبر و دیگر کشند و **فصل**
بر خفا چهار سال از در است و سال در در کرده و در همان
طرف و در سال مشید علی جهای بسیار از مردم نگار و در و در

لکارتند و در روز دوازدهم از راه ترمی شده از او هزار و چهارصد و هشتاد و
 میل سکودار معالج کردم با پوسته شده برای علاج و در هفت سبزه
 عرض احوال نمود و بعد دریافت تحقیق مروره و القرم فرمودم
 با استعمال چند روز شفا یافت چون منافع دیگر در خود مشاهده
 نداشت گرفت و مرضی دیگر نیز داشت که از دست معجز سال
 انتر شسته و نه بدلی آرام می ساخت بعد از ده سه که ایستاد
 علم لرح نقد گفت دست سر و ساکن منته از علوت و دار دیگر
 از این مرض صعب هم بکات یافت و از معادوت فوت حوالی
 حبس الکی شکر بخا آورد و سرخی چهره و درخی و شل و جوانان
 شایه صادق حال او بود و طریق ساختن حریره آن است ^{القرم}
 که از راه کافی به کوه سید و بارسی خسکه اند و سیدی که کجا
 عربی معنوی و درای سیدی شده آن کوفه و ساسیه از راه
 پاک کرده کنیم و دم شکر عوزن آن در قدری آب سرد و
 انوار حریره ای و در روز تازه ساخته بخورد برای قوی و شفا
 اگر معادوت مشاهده کرد کتبه فاکت سوس در یک گرم
 که بخورد در آن بریان می کنند و الدین اودان گرم و در شش

کردن سلامت آن است که در آب بشوید و هر روز استنشاق کنید و دیگر
چون که اول شکر بود و بر یکدیگر باغیان باشد و خورد و شکر کاه و
خند سیاه شرب کرده از بیا و نیک و خورد و شکر برای سوزان کردن
تبرین و است و بر جبین سردی و بیله را یکی بر سر و بر کوفته و
بخاشد صبح با شکر کاه و تازه و دو هر دو شام با شکر کاه و
سرد و خورد و فصل ششم در کثرت بول با شکرانی که
زمان زمان آب خورد و هر بار بول کند و گاه باشد که کثرت شود
بر آن جمع شود و سبب عالمی ماده که می کرده باشد و در بول است
و با سبط کس که می دهد و ادویه اطباء به سبب گرد شدن خوردن
شیرین بر موی که می دهد و حقیقت کوفت و زیاده و ادویه گفته اند
علاج و فصل هفتم در طبع نفی است **فصل** هفتم در طبع نفی است
از هر یک که می خورد و در کثرت کل از می شکر خشک در کثرت
شکر کا و بخورد و از هر یک که می خورد و در کثرت کل از می شکر
صنع حلی از هر یک که می خورد و کافور جدا شده و در کثرت
خورد و از هر یک که می خورد و در کثرت کل از می شکر خشک
سوف و با سبط شکرانی است **فصل** هفتم در کثرت بول با شکرانی که

الحمد لله

کلید سماق از هر یک یک تیر تیر است که تمام کاهو نیم خورده و کاهو
معدوم صندل معده سه تیر باشد کوفته نیمه معدوم آب اما در آن کاهو
که صندل کلید را فاقا کل را می است حویات کاهو و کاهو
نمایند که آب حویات کاهو و صندل حنی شش و شش خورده
باص است **فصل** معده در **سلس** **بول** یعنی بر کردن بول می باشد
و درین شکلی با فواید باشد علاج معده سنگها و نرم و کاهو
بر از آن کاهو نیمه آب فروز و کاهو نیمه سیاه و ده دام از حویات
کاهو کرده کاهو و صندل و کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه
با کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه
معدوم روغن صندل و کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه
که کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه
حرارت باشد علاج معده در **سلس** **بول** یعنی بر کردن بول می باشد
معدوم روغن صندل و کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه
ساز و کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه
نیم کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه
کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه کاهو نیمه

سازد و سه درهم بخورد و اگر سوزد و درم گرم تره نیک بود و اگر سوزد
 شکر بر آب ریزد و سوزد و وقت خواب بخورد و خوراک سه نوبت
 است و در آخر نوبت **فصل** نیم در اول **الدم** یعنی خون
 از راه بول علاج شاخ کوزن سوزد و اگر سوزد درم سوزد
 آب تخم مور و بابرک را که در سینه تخم سوزد و درم
 آب سوزد و بخورد و اگر کاسنی تخم کاسنی و تخم کاسنی و تخم کاسنی
 سوزد و درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 سخی کرده باب خرفه و افسوس و کاسنی سوزد و درم سوزد
 بخورد و درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 بر آب کوفته و درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 کل سبج بر سادی و وزن نیم تا شش حبه ای در دهان آید و آب
 بخورد و درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
فصل درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 برده است که در معاجاد و برده و برده و برده و برده
 با آب و آب و علاج است عام و درم سوزد و درم سوزد
 اگر از روده یا جادو برسد یا رطوبت از روده یا جادو برسد

از روده یا جادو برسد و از روده یا جادو برسد و از روده یا جادو برسد
 بر آبی و در شش کی موضع و این را در دهان یا سوزد و درم سوزد
 سوزد و درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 عقیقه است یا کاسنی رطوبت و رطوبت و رطوبت و رطوبت
 سوزد و درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 جادو یا کاسنی سوزد و درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 افلاک و سوزد و درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 با شکر و درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 جادو و درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 برده و درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 عاقبت کند و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 باشد بعد از شوق و سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 شکر و کاسنی سوزد و درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 فوج مانعی از مانع است و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 اگر کاسنی سوزد و درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد
 بخورد و درم سوزد و اگر کاسنی سوزد و درم سوزد

[illegible]

إمام

اصناف کرده باشد تا مرهم شود طلاء کند **در** رسوت و بیلیدگی با
آس کرده برش قصب طلاء کند اگر چه باد و سوزش درم باشد
دفع شود **فصل** چهارم در **سین** معنی هرون آمدن
سینی را راده که معنی بر سو کوبیده علا مثل است که از بول مانده
باد و حالت س زن بر آید و این انواع است علاج این خور و
سیاست آنکه یعنی خور و رز و جویم ایله اجسی مال تیر بکری و مالی
سند و سکه داره و نالکیم بر دو موصلی هم کوخ هم او مکن هم
کلی موی چس است کالو شد اندر جویم است خ سکی بیل چور
بر یک دوم کوفه خسته باشد علو رسد دوم بر و عید هم خورد
انواع بر موصوفه شود و قوت باد و اساک **در** شوره
قلعی دوم ساسیده خوات کا و انداخته بقاشق خور و نقد
خوات باقی را با عذاسا ول کند تا یک سیده و غذای ملک
در رز و جویم ایله بر اسار یک سخی کرده جامه نم نموده با غسل
مخرج کرده نقدی خورای خور و دست دفع و شام بک
خور و کره رز و جویم بگوید و منها نیز خور **در** برای سوزاک
و سسلان معنی و سسل بول الانجی کوفی اصل سنج

١٢٠

ما گوی جارد ام سناور گو که و منقرض او سنان هر یک است ام سنج نیست
و اندک ای که روز هر یک یکدم مغز یاد ام پوست ضویر و منقرض
مغز و پوست هر یک جارد ام شکر می کشیم وزن او دیر او لاکو
در روغن بران کنده بعد از آن است سیم بران سار و باراد
سکوف با آن یار کرده نکند از آن قوام شکر نبار نشود و او
در آن خم کرده مغزیات بران آنم و روزن جارد ام غلبه
سسته بر روزن کی بکار رود و نیز این شکر در کوزه دودی مرغ
پوست مغز و دانه خردم و سبزه کشش بخورد و مسود و باراجی
نخیم جو اراده و در حنا سر دم بخورد اعطاف آورد و این عمل
تجارب است و اگر گرم و مرده که کوفه یکدومهاست بخورد و در
نفع و در **کرم** معنی شست و لغو شود و اگر کنه یک انگه سار
چهل تراز سکه و سبزه و بوبست حاجت بخورد و کج بخورد
و اگر دو هفته و او گشت اثر بیشتر و اگر کس که سبزه نباشد
سبزه به بفرمان که گوگرد است و در کوزه سبزه بخورد و در
مشت و در کوزه اندازد و در سبزه با چهل خوش بکارند و
خاک سبزه و چهل سبزه در سبزه و در کوزه و در کوزه

مافوق قائم گویند از یک یک نه درم نیم درم یک کلوگه که در موزن است از یک
 جازم نیم درم شش سینه میشت درم نیم که گوشتی است بر وزن یک کاه
 برت کرده برابر برین است سینه اندست صحت هم به است درم
 کاه کوزه که در از حبیبی اگر مصلحتی فرغش بر یک کوزه نوار سینه در راه
 از یک یک کوزه در خط الحاقه لجان بسیار زهران هر یک نیم کوزه
 درق طلاست عدد و درق نفوذ خود رنگ کاه شده باشد
 و حسن کوزه در قفس کاه رنگ کرده و سوزان سوده
 یک درم صفت کاه سفید و درم سوده دروی زنده و میشت
 یک کوزه در حاصل شکر و اوج سستی قفس که از زهر ایداده
 باشد و برینست که گوشتی سفید که سینه بالکشی نیم کوزه و یک کوزه
 و نیم یک از هر یک با و اندر کوب کرده کاه سوده از چهار ج
 بونی است در نیم من شیر را نش کلاه که در قفس کاه بونی است
 شیر را خوراک سوده در وزن یک کاه صفت یک سینه صحت هم
 در میان کوزه و از ادویه که گوشتی بونی است در شش است
 که گوشت کرده باشد بطریق جمال سینه جوجه کشته و حوره
 که گوشت قفس کاه کینه شش در من کاه بالای آن بر یک شش

سینه صحت هم در سینه و از زنی و جماع بر موزن که فضل گوشت نیم
 از حبیبی که بر سر سوده نیمه در هر صفت نیم برت در سینه است
 صحت عدد کوزه در کاه حبیبی است مغز جان سینه است کوزه نیم
 کوزه در سینه صفت کرده درم و در زهر باس متصل با به
 کلی شود و از زبان کلی یک درم و در قفس را سستی منع کرده و با هر صفت
 در سینه مثل کاه و در سینه و در زهر یک با هر یک کاه کوزه و کاه
 در از هر در آن صفت و زنی و باوی بر موزن و بالای آن
 قبول کوزه و بعد قبول شود و بی کوزه است سینه کوزه درت
 جماع سینه کوزه و سستی قفس در مایه که از سینه است
 ما شش اصاف کرده هر یک نیم کاه کلی با به به کاه کرده
 با هر یک سینه و در قفس سینه صفت و در کاه کوزه و در سینه
 از صفت و زنی بر موزن که در از حبیبی است شش چهار نیم
 در شیر کاه با قدری نبات و در رافع تمام در کاه و اما کاه شش
 است شش و قوت ماه و در رافع تمام در کاه و اما کاه شش
 از هر آن بسیار خوب از هر یک نیم باشد سینه کاه کوزه و از یک
 کرده و کینه کوزه و در موزن کاه کوزه برای سینه ماه

2

۱۸

یا کحل یا قیال بعد از سه روز کوفته تا سیه در چشم نماند و کلاه و کلاه
سینه در چشم صاف کند و در دوا مس فروخته و در چشم سیه را
افشاید مناسبت و کلاه که کلیل المکاب هم شستنی
سینه در دوا قیال چوب سینه باشد شسته و در کلاه
نیم گمان و در دوا موم سینه ساق کلاه و زون برابر در چشم
یا کلاه فرج کرده صاف کند **فصل** سیم در فرج الرحم علامت آن
در موضع رحم و سرون آمدن خون و در فرج علاج جمیع
از هر یک که در کلاه است از هر یک بخدم سوده و خنده باب
شاف سازد و در ششم باره بر آید **فصل** چهارم در فرج الرحم
و کت سوان نوار الرحم گویند علامت آن در عظم و عارضه و مقعره
قطر و نشت است و حدیث خوفی سب و افشاید جنری
کرد و سنان و سیاه بوزن شش فرج جنری رحم افشاید علامت آن
زبان اسیر بران کرده یا کحل سینه صفت بران و صفت
مسادی کو و در دوا کحل فرج را بر روغن کل که در دست
تسکین کرم شسته باشد بالای رحم باشد و باز بر زرد و کلاه
هم او کت سینه **فصل** پنجم در سیدان رطوبت فاسده از فرج

علامت خطور است علاج کت سینه بکعبه در بره کرده باشد آمد
در شسته و شکر و صندل و در این فالوده بخورد و اگر کلاه نازد باشد
با خوش آمد شک بمل آید و در پوست است و است و انوار را
اس کرده بجا مرسته آن بکعبه بوزن دودم خرمه به کعبه
نیم کوبید بوزن خرمه به و معجون خرمای سینه بوزن سه دودم
کرده بخورد سیدان رطوبت دفع شود و در کلاه با این که از طرف
می آید خدام الا که خون نماند از هر یک که از ام مصری کلاه باشد
سینه دوا رسته کلاه و دودم را را و این را با سینه سده و در
میش کت سینه تا عظم کرد و نبات است سینه سینه دوا و ام
ام کت سینه و طاع او و دودم از وی سنی و باه مرده آن
در سینه یا بزرگوار که از این بجهت می آید کت گویند معرسته الم
وزن برابر کوفته بجهت مصری دودم و از او بجهت دودم
فصل ششم در حرم الرحم یعنی خارش زردان علامت آن
خارش و خارش که در دودم فرج باشد با دوا حال المکات
محسوس میشود و اگر سرون بود کت سینه دودم فرج دودم
کو که در فرج سینه بر این سوده طلا کند خارش و الماس

وضع شود و یک یک بودیم دست اندر دست میخیزد با شتاب بر زمین
 پاره برادر و در سینه است را با آب شست کرده طلا کنند و اگر گاهی
 در جوب و از طلا آب شست کرده غلظت سازند برادر و او آن در آب
 مانع است **فصل** در شکم سوخته خاکستر آن را در جوب تلخ کرده
 ماله **فصل** در شکم سوخته **فصل** در شکم سوخته یعنی با در میان طلاست آن
 اما سنی می در خانه و از جهت تل است و طوطی اسفل و صلا
 موضع و دردی که یک یکی نایران و از آنرا تا نفع معده و جوب
 دست بر نه زربان آو در طوطی و اسفل و از موضع
 دیگر و معصر و نایران علاج با دمان آسوان کم کر و سبب
 و صغیر را که گوشت است فله با صغیر سازد و یک یک بر داند
 و اگر در مایه و در دم با صغیر غلیظ شود و اگر برای نفع اکثر اوقات
 در جوب سوسن بر بونه است السبل و صغیر آن با طلا مصطقی السوسن
 بر مایه و گوشت و جوب و نایران و نایران و نایران و نایران
 لطیف باشد **فصل** در شکم سوخته **فصل** در شکم سوخته یعنی بر شکم زخم آن
 علامت آن محسوس است آن شقاق کسب صغیر و اگر سوسن کردن
 رحم باشد و اگر درون باشد الکشت را در دانه نون الوده

در شکم سوخته

دانه و جوب و در شکم سوخته خون الوده اگر علاج آن معده
 اندر موم و در اسکا که بر یک عینم کا جو که حصه و در عده
 معصر و در شکم و طلا ماله **فصل** در شکم سوخته یعنی بر شکم
 زخم آن محسوس است آن شقاق کسب صغیر و اگر سوسن کردن
 رحم باشد و اگر درون باشد الکشت را در دانه نون الوده
 حصن م طمک بود و حالتی شسته می در صغیر عارض شود و الا
 الکدرین گفت از این می که یک شکم کی در ساقین است و در
 و نقل بر نایران و در شکم و نایران و نایران و نایران
 می شود و از نایران عانه چون بدل رسد بهوش شود و در صغیر
 و احتیاط دمن نر شود و هر گاه بهوش اندازد نشه با دمن
 کلاف شنی و گاه نشه شود و چون نایران را جان ناله
 که در طوطی برای جفتی حاصل شود و در احتیاط طمک سببی
 و اگر در شکم نول نر باشد مع طلا ماله **فصل** در شکم سوخته
 شنبه و در شکم چون ممکن شود و الا سبیل معده کم خیار صغیر
 و در دم کا نر جو و نایران که نایران و نایران و نایران
 که در حالت شکم الکشت را در جوب و نایران و نایران
 جوب کرده و در جوب و در **فصل** در شکم سوخته **فصل** در شکم سوخته یعنی بر شکم

در شکم سوخته

بون موجب می شود و خوف شود اگر نسبت غلظت اخلاط باشد علی
 کرانی و در زنیات و کراتی جلین علاج جان عقل ازین دار
 جوزقی جو که کرم که دی تلخ برادر ساخته باشد ز قوم حساسه
 هر روز در دوزخ و در دوزخ اعصابی ازین دوا عادت میشود
 ملا خطه کند و در سجی الموده بر میان فاعلین بهار کی قد سباده
 مسوی کوفه از سب درم تا جا درم کتب مزاج در کافه
 کنگه اندازد و کوفه کوفی را ازین نافع است طریق کافه
 آن است که در دوزخ درم شجاع کنگه یا برک جو کوب کرده
 در شازده و ام آب جوشانده تا جا درم حبه صاف کند
 در فرزند در طشت ششمان عاقه و قاع و سر سداب بنویسد
 از هر یک یک دهم خرمنون عیدام کوفه حبه انجیران شسته فرج
 سازند که در طشت مرقوده از هر یک یک دهم سداب اصل
 شسته درم درم موز سبکی درم کوفه حبه نرجه کافه
 شسته فرج سازند من شغای **کندر** حصص فراغت از
 پودر دست نم کند و در دوزخ کفیل جهات باشد قد سباده کنگه
 پوست نیم در کفیل را کوفه کوبش سده و قد سباده است

در شازده

و موشنه در صنادی از این مزاج شسته و حین می کشد شمشیر
 و سباده از هر یک یک دهم مریک درم کوفه و حبه نرجه کافه
 شسته بر عانه و ناف نهاد کند و کنگه زنی که عیدام مریک
 بازده سبب مزاج عید شست خوشن چون رفتن با فرط اوار دارد
 کوفه کوفی و سبکی حصص نافع است مزاج میل سوسنه
 بریم دندی کنگه وزن برابر جو کوب کرده دو دهم دمی
 در ام آب جوشانده مزاج دام نایه صاف کرده دو دهم سباده
 است که کوفه در از نرجه و او دی خرمنون شسته چون از سباده
 باشد که از ان سده در مجاری شود علامت آن در وقت
 و ناف و نقل بدن در ایام حصص ظهور چون اندک غیر
 و حق علاج مزاج متفا و انجیر از هر یک یک دهم کل سبج
 شسته تلخ حبه از هر یک یک دهم سداب کوب کرده و ام آب
 جوشانده تا نیم ام عانه نرجه شسته شستن کرده کنگه نرجه
فصل یازدهم در کنگه **طشت** یعنی روانی خون حصص مبدی
 لک که بنده خون بسیار رود و خوف است علاج آن زلی موش
 و نیم باشد با و فاش شسته کافه کوبی که عیدام از نرجه کوفه

در خند آمد آب شست باس کهنه اند و صبح از کی تا بعد و صفا
کرده در آن بکاشند و از صبح و بکاشند از کی حور مسوده و خنک
مخمر و کرده حور دوم روز بکشد از آن جدا و کند تا سبب بکشد از
آن جدا باشد باشد که مرغ بکشد و در پنج اسبند بکشد و مرغ
را کوفته خنک باشد و مرکب تازه و کوفته و صحن بکشد و در آن
دو ماه بکشد و در آن حور دوم و کی کوزه بکشد و در آن سه ماه
بکشد تا چهارده روز در صحن حور کوفته و مرکب کوفته
تازه یک بار باش نرم بکشد تا غلط باشد بکشد و غلط
کرد مسوده در آن آینه حور دوم و در پنج روز بکشد و در پنج
بکشد و در آن ای ال ان لغیر حور دوم و در پنج روز بکشد و در پنج
از هر یک سی دانه کوفته و خنک و غلط از آن بازده در آن روز کوفته
سمه در آن دانه با کافور حور دوم بکشد و در آن دانه
را حور دوم و در آن دانه حور دوم و در آن دانه حور دوم
افسانه و در آن دانه حور دوم و در آن دانه حور دوم
باب اس کرده حور دوم و در آن دانه حور دوم
بافراط و در آن دانه حور دوم و در آن دانه حور دوم

نکته ای آید که اوها گویند و کل بول برود و سینه در میان شک
کرده و سینه را یکی در مصری بر چهار دندان بر اثر کوفته و سینه را یکی
بازین بند برده و سینه را یکی صبح و یکی شام بخورد و اگر با خون
اسهال باشد سینه نافع است از مویک خوات تا یک هفته بر سر نه
رای خوبی و بادی جویند نان دو دانه ده دانه اولین
خواب کرده در نوره دانه آب بخوشانه تا مشیت دانه سینه
بار جویند که در نصف آب جویند را از سینه برایش بکشد و در
آب خشک شود و بر کرده با نعیم آب آن جویند را که
کند تا که آب جذب شود و قدری از سینه ای سینه دو کب
حب با قدری روغن صبیح بهار کوبد تا یک هفته در رای خوبی
انیم که باشد دانه الا که سینه دو دانه است از این خراسانی حار
باشد از جویند جام تا یک هفته نباشد بعد از آن سینه دو
حصای کوبد تا یک کاس آب خوراک است که سینه دو
نور دو کب که کاس خلوا از سینه کوبد روغن کافور و سینه که هر یک
عند دم باشد میل نمایند که گوشت است صمغ تور در ده
آب جویند و چون سینه آب بماند صاف کرده کافور

خون در دود افروان خالص آب جگر در در دست با زرد و طل
 کینه در پله کلان در جوف شکم یک کوزه سرسبز با آب و
 طهارت بر عیال است و اگر سبب آن در کمال بریان کرده و سوده
 قدری بعد از است حبابه در استخوان سردی را که سار و سید
 باشد و در آن یک دانه باین طریق که استخوان را کوفته در کوزه کلاه
 در کوزه کلاه در است کینه و دانه ای آن کینه سوراج در کلاه
 در این شسته در کل خراطین قدری بعد از است به آب حبابه
 و توی مدله کینه و کل و خراطین است در زسوت نامیک
 ساینده و قند است در دود سبب طلا کینه در کوزه کلاه در کوزه
 سبب و غیره باشد کینه کلاه در کینه شسته در مقل از دانه ای
 سبب و زن برابر افروان یک سبب در جوف شکم و مقل طلا کینه
 بود سبب دانه ای که غایت شدت دانه باشد کینه در خول
 هم مفید است در زرد کماک جو کشت کلاه و شش افروان
 سبب دانه ای با در خول بودت مار زرد جو کینه در کوزه کلاه
 کوفته کما کوزه در شش و غایت و در کینه در کلاه کما
 در دود سبب کما کلاه سبب کراهی کوزه شش کینه

و آن یک سبب می شود است باین کینه در برای غولی و بای
 فو و سوزان منوره در شش و کوزه در کوزه در جوف شکم
 کلاه در دود سبب در دست حرکت در کما کینه شش و کما
 باین کوزه در کینه طفل کینه کوزه در دود سبب کینه کوزه
 در کینه از دود سبب کینه کما کینه کینه کینه کینه کینه
 و شش و مقل سود در دود و محوری مزاج را فایده شش و دود
 سبب در دود سبب کینه کینه مقل از دود سبب کینه در کینه کینه
 سبب دود سبب در جوف شکم کینه است دود مقل راحل منوره کولی کوزه
 کما کینه کینه کولی صبح و شام تا در کوزه کینه در دود از آن
 دود و کولی سبب فایده در دود کینه خالص از کلاه کینه
 حب بر بکمان تا تواند باله در دست و بای خوک کینه کینه
 و در بیلوی او شسته زرد چون خون خوش کینه بالی آن
 شسته و خوک لادوی شش است غذا بره با زرد کما کینه
 سالی کینه باشد غذای دود ای است یعنی هم غذا و هم دود
 ساک کوسا و بالک و عباسی و سبب و دال سوزک و سبب
 از غده خیط و سوزید خون و فایده شش مثل حوال و سبب

و باز آن در پنج واسه و فصل دوم **مقدم** یعنی آن
 سرفه و حنی عارض است اگرچه بواسطه بود علامت آن سرفه است
 موضع و شدت و در علاج فصل با سلق و سفید و هم مرغ و در
 کل و آموکی افزون بایم بویسته مرجم کند و بکار دارد و در سفید
 خندرم کند و کچم درم اقلیم و فصل یعنی بریم میان بویسته زرد که آن
 نقره یا زرد آن که اخرا باشد و در زم ساسند و در و خن کلیم
 سازند و استعمال نمایند و در و خن و اس و در و خن که در و خن و اس
 بخیه باشد و بر سر آن و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس
مقدم که سینه ای به سینه گویند عارض است علامت آن سرفه
 ظهور بر هم زدن است علاج اگر نماند باشد و در زم ساسند
 و در و خن و اس و الا و نافع آن است که در آن و در و خن و اس
 بر آید اگر نماند و یک سال بگذشت باشد استخوان زانوئی
 شسته بآب سخی کرده طلا کنند و در سنگ مصری و در و خن و اس
 جاز و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس
 تا همچو بر هم شود و بر جام طلا کنند و بر با صیقلی شده و در و خن و اس
 تا خود و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس

نوک است نارسیده خشک کرده با نول کبود است نارسیده نماند طلا کنند
 و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس
 بر این طلا کنند و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس
 نارسیده و اگر استخوان میده کردن کریم باشد نماند است و در و خن و اس
 سوکیده است و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس
 با آب سخی کرده خاکستر بآن جسیانیده و با صیقلی کرده و در و خن و اس
 سمنه سوکیده استخوان کریم را با آب سخی کرده و در و خن و اس
 با صیقلی کرده و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس
 تا دو ماه داخل کرده و با سینه نماند با لای با صیقلی کرده و اگر
 حای قسط باشد نماند و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس
 فصل بود سینه که در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس
مقدم چهارم در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس
 علامت آن در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس
 یک حصه خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس
 مسوده و داخل نماید و است کنند تا بر هم شود و سرفه نماند
 و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس و در و خن و اس

در این مقصد یعنی بر آن اندک سینه مرض جاریست عیال
 اگر از دم باشد چه صبر و حال است و اگر استهناستی بود است
 و این حرکت دست چون روید علاج این جهت بطور غیر سر و افتاب
 باز در آن برابرند بر یکدیگر و دم که کوب کرده و را بکشد تا در آن
 نشسته و در سر سینه در زیر خون سیاهان که بر روی او
 مانند و واقعا و یا بدل او علی سول بخورن آن مکنه در
 سوره اول مقصد را با روغن کل چرک کشیده و او را بکشد
 بر کشته و در آن برید با سر و در نباید که بر کشته سول
 از هر کجای که کوفته و خفه کلام بخورد و در سر و سر مقصد خلاصه
فصل ششم در علاج کرم که علامت آن نماند و آن مرضی است
 علامت آن حکایت مقصد راحت یافتن از لواظت علاج
 سقوطی از ششمانه نماند باشد بوقت خواب سرد و سرد
 نماند و کرمی است که در تمام **فصل هفتم در علاج کرم**
فصل اول در علاج کرم که علامت آن نماند و آن مرضی است
 باید مقصد آن کرم که اگر از خون باشد در و سر و سر
 این موضع علاج قصه و اگر صغیر بود و با صبر آنست

موضع

موضع و اگر از کرم باشد نماند نماند موضع و اگر از کرم بود
 بود حتی و کرمی موضع است علاج مسهل که برای وضع المعامل
 و عرق النساء و کرمی است با بر اول در و سر و سر
 دم که در کرمی کشته بخت ملینج سدا خور و الا ان خود از کرم کشیده
 در و دو و دم است شانه چهار و دم کوفته هم کرم بخورد و غذا طعام
 روز چهارم خوردم ازین روغن سهل در شانه کاه خور و در کرم در
 نمک سنگ ملینج و اگر برای از کرم که دو دم باشد سینه کلم
 کشیده و چهار خور و کلم روغن سدا بخورد و در و سر و سر
 ملینج و انطریق بر کرم که ملینج است مینت خندان از این است
 کرم شانه نصف نماند صاف کرده در و سر و سر
 نماند سر و دم داخل کرده خور و سر و سر
 سینه و کرمی ملینج کلمی از کرم که کلم ملینج بخورد
 است و دم بر و سر و سر کرده بر و سر و سر
 در و سر نماند از آن صاف کرده روغن اگر از کرمی
 نام و اگر صغیر بود ملت مار کرم کرده خور و سر و سر
 همین تر سدا و کرم و در و سر و سر

موضع
 کرم و سر و سر
 کرم و سر و سر

کرم و سر و سر

علاج کجور برای قانع شدن است و دیگر برای درمغنا از بر شستن که باشد
 از جویند و کرده با برک انار مخلوط نموده گرم نماید و بر غشوی سالم
 مندرجند و در محل آرد بسیار مفید است و دیگر فاسک شک برک انار
 برکت سبزه شامخ زخم بخار و در روغن کاه و روغن کنجد نیز مفید است
 از برک کدو دم عید را در روغن کاه انداخته سرش را با آن کشند و در
 بیهوده و جبار با سرش و در جوان سر و شود لکها در او و اگر
 کم باشد که درم و الا حاد درم با یک کجور و با برک کاه
 موند و بر جسته پوست سبزه انداخته و کشته و کف و کفیل کجور و
 زهره سبزه سر از فلفل سیاه و لوب جوک هر یک سوه سوه و سبزه
 و کاه و برک کاه سر شفت کنگی و برک یک برک سر سبزه و سبزه
 ادویه مقل و دوخته و در برک کاه و کوفته و سبزه روغن کاه و
 سمجه ادویه باشد با سر و در جسته و کاه و کاه که بعد خوش
 صاف کرده گرفته باشد و چون سبزه مخلوط با سر و کاه و کاه
 و در آوند و برک کاه و در برک کاه و کاه با سر و کاه و کاه
 با خوش سبزه و سبزه تر باشد و این را کاه و کاه و کاه و کاه
 انواع باد و او را جاع حاصل و بر سر و سبزه و سبزه و سبزه

و دیگر

و دیگر بر سر و سبزه و دیگر روغن و کفیل برای جمع او را در او و
 معاصر کجور و درم و سبزه و سبزه است و دیگر روغن و کفیل
 از روغن آب از کثره و از کثره و از کثره و از کثره و از کثره
 از کثره و از کثره و از کثره و از کثره و از کثره و از کثره
 النساء و تقریر عقیق العقیق است اما شک و کوب کرده و سبزه
 از برک کدو و دم عید و از کثره و از کثره و از کثره و از کثره
 همان سرش و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه و کاه
 کجور و سبزه و از کثره و از کثره و از کثره و از کثره و از کثره
 المعاصر و تقریر عقیق العقیق است اما شک و کوب کرده و سبزه
 مقوی است **انواع** پوست بلبله و نور الیه و درم و سبزه
 آن در فلفل و از کثره و از کثره و از کثره و از کثره و از کثره
 شیطانی و از کثره و از کثره و از کثره و از کثره و از کثره
 و درم و سبزه و از کثره و از کثره و از کثره و از کثره و از کثره
 و درم و سبزه و از کثره و از کثره و از کثره و از کثره و از کثره
 ادویه کوفته و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
 شامجهانی و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه

خاخر برسی و بر نالت در سکو و استخوانچه و اسه و نرخی
 و شراب و اغذیه و روی الکیموس که از آن خون بر می
 شود و دیگر از حکم فتح اسه کن که برای دروزانو پسند است
 جابانه شد وقت خواب خورند تا دوازده روزه بعد از آن
 خراش و شکم را با شربت خنک سیاه کنند که دوام باشد که در
 شربت خواب خورند تا چهارده روزه و گنجی که در دوام
 و بلبل سیاه که در ماست است و کرم کرده طلا مانده و دو
 بسته دارند و روزی یکبار عمل نمایند تا چهارده روزه **فصل**
 دوم در عرف الی یعنی یکایم و آن دردی است که از بند
 سرین شروع می شود و بطرف زانو می رود و گاهی تا ماست
 و اگر از سرین تجاوز نکند و جمع الی که نامش علاج اگر از حوی
 باشد رک عرف الی که موضع در ساق پس شفته است
 فصد کنند بعد از آن و اسهال که در حوضه طری جابانه است
 به است بلبل زرد سوختن از هر یک سه گرم باشد و عمل شود
 سده خوراک نام وزن نقرس و معاصیل را سزایع است
 احمود و نمک سنگ با و آن فلفله را در فاضل کج حیت

مطلوب

مطلوب که نوبی از هر یک از هر یک می علی سلطان مایه سوزند
 از هر یک در مایه را کوفه چهار درم ماست سده بخورد و کوفت
 و دست یکایم دو غده ام ماست سده سحر بخوریم تا یک میخورد
فصل سوم در ریح الکرم یعنی دروزانو و ساق و با شربت
 علاج در فاضل جوب را برابری بوده باب کرم خورده و در غرض
 کار طلا کنند سحر آن در بر کبات مسطوره است که بخار می کشد
 که در بلبل ماست سده سده و کرم خورده و حوکب کرده و در
 بخور شانه و از آن آن که کرم باشد و طول سازد و دیگر ادویه
 دو تواریش کوفت کوفت پنج حصه از هر یک یک کوفت و از آن که
 عمل نموده طلا کنند در انقباض یا نزدیکی آن خصوص
 که کور را نشکست و در روزی سه مرتبه دو سه روز همین دستور
 عمل کرد بهترین دو ادویه دروزانو است و در دیگر که حبه
 کلک زده جوک مالند و کرم روغن سده از هر یک روغن شربت
 طلا کنند بعد از کجی که کرم کرده به بند افکند بالیدن تا کوفت
 اسب و دفع دروزانو است و کرم سحر برک سحر باریک
 سه پاهای کرم با فاع است **فصل** چهارم در زهر سوزان

در اکتان باست که گاه بالا رود و گاه پایین رسد و گاه
از باطنش بخارج برآید و گاه در فصل کتب اکتان
اگر از خون باشد علامت آن سرخی اما سرخ شدت در وقت
یا قهقهه از استیاء سرد و اگر از صفرا بود زردی اما سرخ شدت
با سرخ شدن علاج حصد با سلق در وقت و در وقت
کردن با دود که از خارج حصد با سلق با سلق و اگر
و غره و سلق سلق در وقت و سلق با سلق و اگر
صاف کند در وقت و سلق با سلق و اگر از باطن
سرخ کرده و معده آن کرم و آن سلق با سلق و اگر
آن در وقت کاه بود و عروق است و اگر از باطن
سایه و معده و سلق با سلق و اگر از باطن
در وقت و سلق با سلق و اگر از باطن
علاج حصد با سلق و اگر از باطن
و سلق با سلق و اگر از باطن
صاف کند در وقت و سلق با سلق و اگر
ناتوان در وقت و سلق با سلق و اگر

چند شقیه شیره لک زده داده گرم گرم صفا کند و اگر
معتدل باشد و اگر حقی کوفه سه گرم باشد تا دو از ده شقیه
خورد و مولف مصالح هر یک یک گرم در وقت و اگر
تحت اثر مالیده و اگر از باطن حصد با سلق و اگر
سلسله حصد در وقت یعنی در وقت اگر از باطن
علامت در وقت و اگر از باطن حصد با سلق و اگر
و اگر علامت با سلق و اگر از باطن حصد با سلق و اگر
در وقت و اگر از باطن حصد با سلق و اگر
حصد علامت مذکور است علاج حصد با سلق و اگر
کمال حکمت گرفته سوز که در وقت و اگر از باطن
روغن کاه و اگر از باطن حصد با سلق و اگر
باب هم گرم برای در وقت و اگر از باطن حصد با سلق و اگر
در وقت و اگر از باطن حصد با سلق و اگر
را با میان کران و سلق که در وقت و اگر از باطن حصد با سلق و اگر
و در وقت و اگر از باطن حصد با سلق و اگر
حصد با سلق و اگر از باطن حصد با سلق و اگر

بجزیره بکنده کلو قیس بهاره کنایه کلان و خود سینه بی گلی
 از او این ماه با باریک دیو و از عید را جو کوب کرده برابر گزینش
 دو دم از سی و نه و از آب جو شانه تا چهارم حصه بماند
 کرده و جو را با مس و گیت و ویدی را اگر از ملغمه و یا ریش
 نیز نافع است اگر کول کل جو کراج معده است و ما بعد از آن
 نفع دارد **دست پنجم در لالی** یعنی لکهای ساق قوی و مطهر
 کرده و طلا بر شود و در در کنگه طلای آن حصه با سلیق با و دالی
 با زده اونی و اسمال که طلای و سودا اسرون کند بر سینه
 معده و تخم مرغ لعاب خر و کجا کرده و ساق طلا کند و
 معصا حکم بنده **دست ششم در لالی** یعنی سلیق با و دالی
 حصه با سلیق از دست و طلا با حجامت بر ساق باقی از سیال
 رسد بی طلایین بجز کر قیس تخم سودا و تخم حبوب تا به
 باریک حصه بجز حبوب حنظل که از آن نیز گری سازند بر سینه
 شش و پنجه طلا کند و سفوف همین او و کفایت کجور را
 تا کلاه **دست هفتم** یعنی باریک گزینش بر سینه و در جگر و در دم
 هر قدر با شکر کا و کجور در آب جویست طبعی کلان کعبه در و غلظ

مداخ

سینه بجز بران کرده با بول کا و سس کرده و کجور در و معده نفع طلای
 و اسید و علم **دست هفتم** یعنی باریک گزینش بر سینه و در جگر و در دم
 بی شود و سبب آن خون سوسه سوداوی است علامت آن
 مانند زگی طلا بر شود و حرکت کند مثل حرکت کرم و او را ریشته گویند
 طلا بجز کبیر با آب لیمون مسامحه بر نار و طلا کند و بالایی
 پوست لیمون مفید و **دست هشتم** یعنی کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
 اسه و سینه و معده از کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
 و پوست حج که بر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
 طلا کند و کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر کبیر
 و بر نه از و کعبه طلعان انرا طوط کوبند و بان بازی می کنند
 و در غلام شش و یکدی می است کعبه در قند حصه و فرور در سینه
 بران کرده و کعبه یکدی می است کعبه در قند حصه و فرور در سینه
 میو در اگر کز دم بر نار و شیش زدن فی الحال بر لبه و آتش
 او را بر ریشته کجور ساسنی بر زده و فرور بر لبه و آتش
 شش و دره الحش حور ریشته حور اول روز چهارده

[illegible][illegible]

سرخ مشوید خاخص است و الاغیر خاخص می شود کون قی و قیاض
سویقی مشوید و اگر اطفال سنگ از عادت حدت و ده خلایق خاخص
که کجای مایه صا است اصنایات قیامی که ملک صیده شده است
سندی سرخ با ده رک با ت نه شده سرخ رنگ است و سبک که کوب
با سوسن خاخص و دانه های خور و دانه های خور و دانه های خور
چوبه ای که گاه سنگ باشد و گاه تر و دانه های خور و دانه های خور
سخت علاج نموده می شود که در علاج این موی بدن از سورا
مشوید حشانه ملیده که در کباب مشوید مشوید و غیر آن در طبله
کلان که عده و دانه های خور و دانه های خور و دانه های خور
سخت که در کباب مشوید مشوید و دانه های خور و دانه های خور
در دوران از دانه های خور و دانه های خور و دانه های خور
شود و دانه های خور و دانه های خور و دانه های خور
چوبه های خور و دانه های خور و دانه های خور و دانه های خور
نمونه و برای اطفال کل معصوم حشانه سرخ خاخص است
کرده تا دانه های خور و دانه های خور و دانه های خور
کرده و در طبله خور و دانه های خور و دانه های خور

بر

برک است که معصوم از دانه های خور و دانه های خور و دانه های خور
نمونه صا است کرده تا دانه های خور و دانه های خور و دانه های خور
دانه های خور و دانه های خور و دانه های خور و دانه های خور
سخت که در کباب مشوید مشوید و دانه های خور و دانه های خور
نمونه و برای اطفال کل معصوم حشانه سرخ خاخص است
کرده تا دانه های خور و دانه های خور و دانه های خور
کرده و در طبله خور و دانه های خور و دانه های خور
کرده و در طبله خور و دانه های خور و دانه های خور

مریم سازد و بر سلطان و دمل برادر بطلان خود کسانند از زمین
می کشاند و انحال می یابد **فصل ششم در علاج و انزال از ادرار**
مقدور و راست عارضه محرق است سست آن ماده می است
که عضو را سباده سازد و تعریق میدهد از شریان کفایت بحالت
میرسد وی کشد و آن در می است خور و تعریق بدقی که سر و بدن
با سوسیس و این ای بسیار حوالی او بسیار است و بی
و خفایان عارض شود و مایل است که در اعضا صندل جاد
شود و مثل کشن ران و لغز و میس که شش است و احتیاط بدین
لایم اوست علاج فصد می است تا ماده می به زمین مسرمان
گفته می باشد که در آن موضع و او کسانند و خون بسیار
کشته و در صندل سرج و کبر و در هر یک شش جاد کوفته
بعد از آن دو سرج کافور بسیار اضافه کرده بوی سباده در
سباده بوی نام رسد و با صندل و با سوسیس کوفته و اگر اندک زیاده
باشد تفاوت یکبار سوسیس و کافور و این یک سرج کافور
سرج با صندل یکبار سوسیس کوفته و با سوسیس و کافور
بر کوفته و در آن بوی خوش سوسیس و کافور و در آن سوسیس جاد در دم

در ادرار

در شازده و ادرار شازده کسانند و اکثر اوقات بوی کوفته
و یکی که ادرار با بوی سباده و کبر و کافور و در آن سوسیس جاد
بر آن موضع کرم خنده و خنده و کبر و کافور و در آن سوسیس جاد
جفا شده با سباده کبر و کافور و در آن سوسیس جاد
طلک کشد و کبر و کافور و در آن سوسیس جاد
حرارت کشد و کبر و کافور و در آن سوسیس جاد
علیه کشد و کبر و کافور و در آن سوسیس جاد
کبر و کافور و در آن سوسیس جاد
باب که می شود و در بعضی از ارجای سرد و در آن سوسیس جاد
و شش بر زمین و در آن سوسیس جاد
و می و بوی می و کبر و کافور و در آن سوسیس جاد
خواب و در آن سوسیس جاد
شوند **فصل هفتم در علاج و ادرار**
سرج پاک کرده در خاک کرم خنده و کبر و کافور و در آن سوسیس جاد
بالا سباده و در آن سوسیس جاد
شش یا جوی در آن سوسیس جاد

رسانیده با سیدی جعفر مرعی که بر او نام طلائع در چون جنگ شود
 مکر کنند محل دور و زشتا شود و در آنجا رسیده و در آنجا
 بجهت و آب سوده طلائع کند **در** برای شکیخ و غلام که به موجب
 منشا و کجایا رسانیده و طلائع کند که موند و در شتر نرنگ سخن
 موده طلائع کند که گوشه نره و منشا خاکی بر روی سبزه خج
 سید و برابر با رسانیده و طلائع کند که در شک بر تاز و در کجایا
 تا به روز بخوراند و بوی که بر اندازند و در مرکب خامی که مکر کرده
 منشا بر سبزه در آنجا و در او آب سوده و منشا است **فصل**
دوم در سبزه که در مندی مس که سینه و بوی که بول اگر بسیار باشد
 اول و مندی و منشا سوده و در آنجا که در شتر با بوی که بر سوده
 در کجایا و تا در مندی که در آنجا که بر سبزه و منشا طلائع کند
 در جود و منشا و وزن بر او که در کجایا و منشا طلائع کند
فصل در کجایا که در مندی و منشا با درم و در کجایا که در مندی
 بعد از آن مرکب منشا و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 که در آنجا که در مندی و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 منشا که در آنجا که در مندی و منشا که در کجایا و منشا در کجایا

و منشا

رسانیده و کجایا که در مندی و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 بسیار کند و منشا در تمام است و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 رسانیده از من خوف منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 بوی که در میان که منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 طلائع کند و کجایا که در مندی و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 تا درم که در کجایا و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 که در کجایا و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 رسانیده و کجایا که در مندی و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 کند و از آن که در کجایا و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 در کجایا که در مندی و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 منشا که در کجایا و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 علاج که در کجایا و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 جوان تمام که در کجایا و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 رسانیده و کجایا که در مندی و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 منشا که در کجایا و منشا که در کجایا و منشا در کجایا
 منشا که در کجایا و منشا که در کجایا و منشا در کجایا

عوان است و برای گوشت موافق سن مثلا طفل تا سیزده القه که سیر
و همچنین در ماهی یکسج اصناف کند و همچنین در فربهات از
یک ربع افزاید و دیگر در دو اوجیه که نه و آن از آن بالا بسیار نصف
و از باب سوره در صید دیگر در اعلا طبع شدن سه چهار دان
نیم سیر صیاح است و در بسیار کم با سالی برابر یک سیر
موی سوره با سیر اند و چشم اند از دانه تا که در چشم باشد و
خارج اند و در پوست در سیر و در دست از آن کمی و در
و سیر یک نان و گوشت بر بر اگر گوشت و تخم بر بر و در آن باطل کند
مرصع را سیرش بود دفع شود اگر استخوان مشال اگر مرصع
در پای است و اگر زان باشد و در یک و اگر در جمل دانه
مرور در دانه سیر و در دانه سیر و در دانه سیر و در دانه سیر
که مشهور است با تشنگ اول خسته کند و اسهال ازین حالت
که در دای دیگر اصرار نمی شود و هیچ حنظل با سیر باره که در
از هر یک دانه خد سیراده دانه که گوشت خسته و مقدار
کلان و کمی صیغ و کمی بخور دانه یک خد بخور و در سیر
تا یک هفته دیگر بخور دفع تشنگ موصی می رود و این سیر

میں

2

نظاره یک نیم سنی می رسد که هر روز تا یک مغیبه وقت شنبه
و شام در حلقه فدای عا کوشتک مالیده نهد و بالای آن از
میدانه که بر قدر درسته انگشت لیه نهاده از آنست که بر آب
و بالضر و در آن استی که باشد سه درم فرو کشد و دو سه درم بر
راش نهاده و در آن حال جادو بر سر و بدن موشد و در هر یک
سه جلمه بار کرده بکشد و آنان که دم بی نمک یا لیه بکنند یا بر آن
کندم باشد و در بخوری از رهنمای انشکاف است شرف
بخور و عاقر خاقل مصطلکی از هر یک نیم تور بکوب کرده
بخور نماید من فرادین شفا می آید و در سیه و میا که تو میا
سندی مشکوف زده چند سیه زنون جوت می آید و در
اخر از هر یک تو که گرفته گرفته و اندک است نیم کرده باشد
سکه سبز زده فیلد میا و بر روز و فیلد هر کوی که نیم کرغی باشد
یا روغن زرد سوزانده تو می که دو دان بر خم رسد بعد از چهارده
که فیلد سخته باشند این دارو در زخم باشند و در هر یک
که سیه که کنار فیلد از هر یک میا و سوزانده و در زخم باشد

فکر رس که خود تمام فو قیقت شایسته خود و موردی می رود و خود را
منزله درجه سیاه انقدر که حسنه چهارده حسنه یکی صبح و
یکی شام فرود برود و شش و پنج و اگر این خوش کند ملا حظ
کنند که کمال بخدا می رسد و بعد از آن در فصلی که نام بخوش
نارود و نام نه حسنه که حسنه نام روز صبح و نام دیگر حسنه
کنند که نام سنگ نهد و خاک نمک کانی و حسنه بخاک سیاه
نشود و یک فنون انقدر فو قیقت حسنه اولی از نام حسنه
از حسنه سوم روز یکی صبح و یکی شام نام حسنه از خود و خود
منتهی کند می نامک اگر خواند و نامی نشود و کانی نیز بخود و اگر
درین خوشد و پس کند بر صلیب حسنه از خود و خود کند و اگر
خوب صبی را حکم از یک بر بر صلیب حسنه از خود و خود کند و اگر
کوفه و خود مصطفی روی کند و حسنه دوم حسنه
برای مرض طبعی خیرین است و اگر واقع با دو یک که کانی
خجریده ملا به سر برده و او این خوراسانی موسیقی با کانی
نوزن سحر ای سیاه به هم سحر ای خند سیاه که سیاه

برابر چهارده روز با سبب ساسانه با فتنه بکوشه تا ملکات شود و باز
کولی ساسانی بنده و ملک کولی مریدان با جنات تجرد و از شرعی
و بادی و غیره بر خیزد و نه که کند و لودنم دوست مخصوص می بر
و دال اش که آنکه سبب ساسان و دود شیر و شیرینی و جماع در ایام خود
کوبند و همین چند بعد ازین بر شش روز اندر خمها و چهار خم روز
ششک میشود و در بازده روز باقی صفا حاصل می گردد و **دگر** بر
حفظ صفا مورد شیر و پاک چکانی که از راه علوی کوشه احوال
تر کرده بونکی بنده و شیر و کور بر کور تر کرده و بوی ابرو و فرکان
و صورت و ریش با لوسه روزی یک کوبه و **دگر** مو تیر سوسه
بانت شش کوبه و بر زخم شش طلا کند نافع است **دگر** بر روز
زهر و کاه و حب و روز با سبب تجرد و در روز پنج کندی مش
دگر برای زخم شش که در بعضی حاصل فعل معنی بر جی آنکه
از یکی در ایام سوسه و کاه و لوسه و بوی مریدان بنده
چهار روز طلا کند و **دگر** در دفع درد استخوان مصطفا روی بخندم
بر آورده و چهارم تو بای سبب نیم باشد روغن کاه و کاه و تخم
اول جابر نیم باشد روغن انار نیم سبب که در روغن و جابر

حرکت داد و در عقب جانش نهادند که بر تیر اول حرکت
 زیاد می شود و در عقب کشته می شود و در وضع می شود و در گاه روشن
 کم شود و در همان طرف روغن دیگر اندازد و اصل بار و در تیر
 یعنی در اول چهار تیر است و سیاه و سیاه و سیاه و در
 علاج اگر سیاه در برن باشد و از جای باشد و در از درج کرده
 چند ام که در مینو و کمر و در تیر که کوه مندی شرف تیر سیاه
 و سیاه بر بر سروده در درج کا و انداخته شد در اقباب و از آن
 طلا کنند و در برای داد و کجا داد و ناز و دو عدد و در در آن
 سیاه و کوه کرد و اطراف سیاه شده کمر و در آن حد ل سیاه
 اول چهار بار یک دست می خراشیده طلا کنند و در این تیر سیاه
 چنانچه سیاه نهاده اند که کوه و در چهار دست است سیاه که دست
 مانده مار و در دو سیاه و کوه کرد و سیاه و کجا و سیاه و در
 سیاه نهاده اند و بار یک سیاه از آن باز سیاه و در سیاه
 کرده بار یک سیاه و در تیر این اند و در سیاه که در
 استعمال چند ساعت و در تیرش تیر با دفع کرده و دست در آن
 تیر یک که در باز در گاه و کوه کرد و در تیرش عمل مانده و در

داشت و انداخته و در سیاه حاصل کرده و در تیر سیاه و در تیر
 در طفل در تیر سیاه و در سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه
 کشته و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه
 تیر کافور و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه
 الحاصل و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه
 و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه
 کرده و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه
 تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه
 از آن کافور و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه
 سیاه و در آن و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه
 است این مقدار و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه
 کفایت از آن و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه
 گرم کرده بر آن مالیده و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه
 کمر و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه
 بر طفل تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه
 سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه و در تیر سیاه

نالکسیر برادر کرده با نوع اس کرده بر روی باله اگر در زیره باشد
 دفع شود و اما علام **فصل پنجم در** شرف و در عرض حق نیست
 که بحق مقدر بر حسن است و چون خورن حکمانه از اینجا خون بر آید
 حکلاف بر سر که بطوری سینه بر می آید علاج حقیه ترسیل بر حکمل
 قلعین اجواب و دفع از راه سینه فک سیاه کوهه الانجی
 جو که را خود در یک در حق نالکسیر همه بر آید رسیده هموزن الاویه
 قتل اندک اندک از دو و یکلو گوشت باز روغن کاهو اندک اندک
 انداخته بگویند و مقصد طبع رسیده و در زیره پاک شود و اگر
 بر دشت تواند کرد زیاده خود داده و کسانه و در حق آن
 طعام رود و خود واحد اعم کرد و اما مصلح خارش و سینه خافه خافه
 و با سوز و رقان از اثر نافع است **در** ترسیل ملاو از این کشته
 بکمی سنج گواری سندی قلعین ملاخی کشته خمر بر آید حلا کرده
 با دو حبه خند سیاه آمیخته بگوید سه درم در غلظت رسیده و بر روز
 کمی بخورد و اگر از اثر نافع است و سوالی حکامه اردو این را با سینه
 و کنگره کوبیده **در** پوست خیمه انجیر دشتی یا سینه انجیر
 رسیده در روزی کشته و ترسیل ملاو این معوض کج و
 خیمه انجیر دشتی کمی بر روز بر شتم حکم کجی کل سینه کج و

گویند که در روز اول و دوم بعد از آن مندرج کتب را بخواند و سبب اینست
که بگوید و از ترس و باوری و اشتیاق و غلبه و محو برتر نماید تا جمل روز
و بعضی اوزان کلمات و سوره ها و کرده اند که کلماتی از خود
جگویند که هر چهار بار که بخواند یا بیشتر که سوره حمد را بخواند
از روزی که بخواند و یک یا بیشتر که این را بخواند و کلماتی که
بیشتر که بخواند و جمل روزی که بخواند و کلماتی که
هر یک از روزی که بخواند و هر یک از روزی که بخواند و هر یک از
و چهاردهم بخواند و هر یک از روزی که بخواند و هر یک از
سخت باشد تا چهار روز بخواند و الا مت و کلماتی که
هر یک از روزی که بخواند و هر یک از روزی که بخواند و هر یک از
هر یک از روزی که بخواند و هر یک از روزی که بخواند و هر یک از
کلماتی که بخواند و هر یک از روزی که بخواند و هر یک از
و سبب اینست که روح در عالم طریقی کشیده و روح
آن است که در عالم طریقی کشیده و هر یک از
روحی ظاهر شود و آنرا که فرشته جمع کند و اگر روحی بالای آن
ظاهر شود و آنرا که فرشته جمع کند و اگر روحی بالای آن

ماریه را در او و کلی انداخته مهر کند تا دو سه روز نرسد و سوزد
سوخه خاکش می شود و اگر او روغن بلبه است بر او اغیا طلاء کند
و روغن بنفشه اگر سست باشد با روغن بلبه یا بنفشه بکشد و اگر
چون روغن بادام طلاء کند که چون که در حدام بدو کشیده و در
مغده است **فصل چهارم در شش و قیل و قیل** یعنی چهار جن که بدو
بای باشد علاج شش سست با سینه و طریق آتش مالده
و اگر ضا و کرده بار چسبند و از دهن نافع است **در سینه**
اگر سوخته بر یک سده دارم بهار که در حدام خنک کند و روغن بلخ با
نامرجم شود و طریق آتش به سینه مالده در روزی سه بار تا
معت روز این عمل کند که چهار چوب بادام را سینه مالده
شش و طریق حاکووه طبع نموده در روز دو سه دفعه گرم کرده
ضاد کند و دست و پا را از بار بکشد و اگر در حدام
کوفه شناسیده در شش شش گرم سازد و سوزد کرده
دست و پا را با شش گرم نموده بهار چسبند و اگر سوزد کرد
دوست بهار طریق آتش مالده که ناز و باخ و در یک سوخته
ناکس کرده با روغن کاه و مرم طهر کند در روز دو

کم

گرم دست مالده دست را از طرف کاسی مالده و مشک در او
بکشد و حدام شود و معتبر این عمل کند اگر سخت مرض باشد و دو
حفته **در گنای** جزو بازرگانی را با شش و در یک سوخته و در حدام
و در دست مرم طهر را مرم و شش مالده بر بخار آن بدو مالده
سوزد و همان آتش نشود و دو مرم در روز و شب عمل کند
در قیل که در حدام خنک کرد و در حدام سوزد و در حدام
روغن شش است و در افق از حدام از آن در دست و پا چاک
باشد مالده و یک سس از آن سوزد و در حدام کند **در شش**
نار و لی شش سوزان کرده بر یک مرم حدام اصل کرده
در حدام نار و روغن که در اصل کرده بر آن موضع مالده و شش
در حدام سوزد و شش مالده که در حدام کند یک اندک سوزد و کول
سوزم مرم با روغن کاه و شش سوزد و حدام
و سینه پوست یک سس پوست مرم مرم مرم مرم مرم
چسبی مرم مرم مرم مرم مرم مرم مرم مرم مرم
سوزد مالده مالده کرده در حدام که نار و روغن کاه و شش
در حدام سوزد کوفی بدو شش مالده که شش سوزد و در

و این آرد لکه در بار بار در هر اودی که خوابه و بار بار در هر صبح و در هر شب
گفته شود بهتر بود اصل جسم در سیلان و کثرت عرق و در پیوستن
آن سیلان و کثرت عرق و سیلان را بطبات و ظاهر کردن
در این سیلان را بطبات و اصل باید است که چون عرق اصله
الوج است و افراسیده نماید که تا وقتی که ضعف در بدن ظاهر
نشود و هرگاه ضعف ظاهر نشود و راضی است آن گوشت و استخوان
در بدن علت منع است که بعد از تحقیق امتلا و ماده علاج سینه و قوی
ماند و ساقی ساخته بر وجه کل جسم سینه نماید و در هر یک صفت
نابت سکون برین نماید و بالای آن عسل کوزه شده و
گند باز که در حورار و عن کینه است آخته سازد و بعد از آن
عسل کند و در کل بدن در هر یک طایفه و کل کوزه در کل بدن
کرده آخته سازد و در هر یک سینه و دست و پا و هر یک
کرده آخته سازد و در هر یک عرق دست و پا و هر یک
روی نه خطای باصنی کنیم و جو کوکب کرده و عسل
انداخته در سینه بکشد و در صبح و شب که در سینه بکشد و
بالای آن نان کند و در هر یک حوب کرده و عسل

حفظہ

پنجم شک سائیده با سرکه بنویسند کرم منجمه بخورد عرق جوارین
 و بنیازد و دیگر برای عرق و بوی فعل جوهره بان با دست فعل
 طلا کند **فصل ششم در افراشته** یعنی بسیاری از فربه و عسل
 تو بهما کثیر باشد بنویسند سبزی مندی سبزهها لوجینه از هر یک
 شش دانگ دوم جو کوب کرده درشت خندان آب بکوشند
 نهم حصه مائه و بخت مالدیه و صاف کرده در آن شش دانگ
 درم کوکل اندازد و با ریاض سرخ و نامحج صاف و صفت کرده و
 سر درشت در آن شش دانگ سرخ از هر یک شصت و چهار درم
 کا و کس که از یک سال یا ده که شش باشد معنی و شش درم
 امین کشیده شش دانگ شش درم سلاصت صاف کرده شش دانگ
 الاهی درم برنگ عسل که در سر و عسل دراز بریدل کس که
 دو درم دوم کوفه خمر با منبره و مخلوط ساخته در او درج
 نکا کاه و صندل و عود و قوت از دو درم تا چهار درم بخورد
 الاهی ان شیر کا و با شور بای گوشت صرا و سنی بخورد
 برای قوت ماه و بدن و سلبان می و در جان نیز عود
 و سر و الی حاصل شود و علیله از دره سیاه ناکه آن

بروز اول سنگ کند و در روز و سه بند و در نیم کوی و تر باشد خفته
از بوی مذکور اندازد و تمام اگر تازه باشد سنگ کند و در شام روز یکم
و همان قسم میدرد و در روز اول بر طرف شود و در سه چهار روز
بر زخم که باشد بی و در وقت انداختن مال باید کوی و مکان و
استخوان اگر در زخم باشد بر آید و از تیرین معالجات است و اگر
سنگ ای زخم تازه ای درین بوزن نیمه ام یک قطعه چهارم
بیکه است و چهار سال از این در کوی است بافتن و صند
بجوشانند چون است چهار جوشش که از همان بند شتر کرم
سنگ خیار و همان بند بالای زخم نباده بند و مکرر در روز
عمل انداختن در زخم هر که افتد بند و مکرر در این سنگ
در دوشش در زخم می شود اگر زخم دوخته باشد هر سه
نافع است و خوب اگر مرم سبزی سوخته یکدم پوست
ناریل سوخته و گندیده در آل هر یک در دم بند نبوده و در
سنگ یکدیگر و نم نم است سنگ و در است خرمه سوخته و نم
نمود و روغن گندیده با او و به را با روغن انجیر و در طرف برخی

با دست زین بسیار و در کل حکم عبد الرزاق برای بختی و امین
نیم جرات را با گند و انداختن می کند و کوی از جوب بر کند
که بکایا باشد و کرم کرده طلا نمایند و اگر برای قروح و
در احاد زخم اگر خشم که باشد بغایت مفید است برای ماصو
روغن کاه و نیم سوم خنده نیمان زرگران کردن
و فقه که اخنه باشند یکدیگر و بوی طلا تر است و در روغن را کرم
کرده سوم را در آن یکدیگر انداختن و در روغن بر کرم
اخذ و عمل کنند تا مرم شود و در چهار چ طلا کرده کرم شود و باشد
بعد از سه روز باره و در کرم بهین و سوخته باشد و اگر
بیکه کایا مثل خیار سوخته و عمل می شود و در روز اول زخم
آید و برای زخم شیشه و کار که در طول باشد برده سفید حکمت
که سفید است می باشد بر روی زخم با باره به بند و بعد از دو روز
و در کرم روغن که شیشه که به عمل است بر لایحه و آفتاب
در دو روز در لایحه و در جوشش بود از زخم یکدم روغن کرم
عالمی که نام آب خیار مکشید و ام عبد القوه بار روغن

و آب بکوشانند و اسقام چوب بشود و در خون بمالد و این را بکند
 که در خون بشود و بکند ام موم چوب در آن انداخته بکشد از رو با رخم ز کرده
 بر زخم که از رو بکشد که از سرخ استام کوش و روی بمالد
 و اگر مرخم چوب بر قسم زخم بول سیاه بول سرخ از زخم بکشد ام موم
 خشک بکند ام زنگار سه گرم موم عید کاغذی دو گرم در خون
 کچک که باز روی سوخته باشد دو گرم طریق سوختن است
 و در ماباز را بریده و در روغن مخلوط سازد و بر آنش بریان کند
 چون سوخته شود سازد را بر بوزند و موم در آن گذاشته و از رو
 کوفته و این چوب در آنش نشاند و بکشد حل کند تمام شود
 و اگر ای سکه کردن خون مرخم که در علاج بند شود سکن
 تازه اسب بر زخم بند و از زخمین معالجات است **و اگر سبده**
 انداخته و بکشد خون جاری باشد بندد و از رو بکشد
 محل باشد **و اگر مرخم چوب** برای اندمال جراحت و امور
 مرد است که کوفت زنگار سه گرم موم دو گرم در روغن است و با کوی
 خالص شده ام اول مرد است که کوفت زنگار سه گرم موم

و طرف آبی با چوب بر آنش نهاده و در روغن که اول کرم کرده
 خوب حل کند بعد از آن سرکه سبزه قسم اولی را که می آید بکشد
 و الا فدی با و اما را که کرده بر آنش ملایم از خوب که کوفت حل کرده
 باشد تا غلظت کریمه فرو داورده سر کرده زنگار بدان باشد
 و دوسه گرم سکه بکشد این است و در میان طرف تا چهار برابر
 سازد اگر سرکه خشک شود بده حاجت دیگر و کند بعد باری
 اگر در زخم جای فتنه باشد با من مرخم اندوده و بندد جراحت را از
 پاک کرده با ندمال خواهد بود و زنگار را فتنه باشد مرخم صاف
 اندوده و بر زخمین زخم سبده راه فتنه کشت داده خواهد شد **و اگر سبده**
 سوخته شود و این الحال خون آوی یا بپزید یا سبده ای سبده ای
 اگر در جفت و سبده کرمی بندد و اگر در کشت باشد بر زخمین
 را سوخته خاکستر آن بالای زخم واقع افتاده و بالای آن
 نعل ای که زخم چش در داده باشد صیقل بکشد و اگر سکن
 ایونش کرده ساخته مرخم سوخته ای افتاده بالای آن
 ای که کوفت شش داده باشد یا بپزید یا بکشد و این عمل متواتر کند

وقتی سیاه در تنه را بر چنگلو کار کرده نقد کنایه از من کا و با مشرق و باطل
که در نور خورشید باشد باور خاکستری و بالایی و در آن نور خورشید
و دیگر بار که بگوید نقد در و انگشت از جو نقدی سخن کرده
بر آن باشد در حلقی غروب و نفع تمام دارد و دیگر بر کسب
یکدام خشک پوشیده باشد و خجسته ام آب تنگ یا نیده
صاف کرده سه روز خوردن آن چرب یا قه سیاه یا نمک
نموده **آب قند و عسل** یعنی تب اودان مشکل است
بر پشت فصل و مقدار **مقدور** و در پشت آب انکه تب
بزرگ چکار بویان منوع است و بر نوع بر چند اقسام خون
مطبقه فایده و غیره خاص و معروف و نامی نیز در قسم است
مواظف و نقد در مع و شط العین تب و در کسب این اقسام
باشد و انقسم اطباء نموده دیگر است چون انقسام تب را طبیب
حافظی غوری می یابد از در دم چند بعد از معیاض باشد او
مرض و خوف ملاک و تب است پس بعد از آن باشد که چون
نشانده بر فاقه دیگر میگوید و خوردن آب یا چرب و آمانی
مواظف است اینست نکود تب که غذا را در معن بخورد

کرده اند **فصل اول** در پی که از غلغله شود ابل بویان بویان
گویند علامت آن در درشتی و حرارت و تشنگی و سرخی
چشم و بیری که با لرزه در پیش باشد و بول بدبو بود و سایر
علامات غلغله است **علاج** فصد کردن اگر کس در میان این
بود و آب جو خوردن و آب جویان است که گوشت دور
سد دام و جملہ ام آب خربند و کف بر دارند و کف زنند چون
تنگ مهر شود و خوروازند و آب انرا بنیزد و صفت دام سرد
کرده ناستا بخش از طلوع اشک یک یک تمام فصد شیرین کرده
بخورد و اگر کلمه سر نه باشد شیرین نماید و او مبارک است
صدت خون و جمع اضلاعی شگند و تنهای حاد و راد او
و تشنگی باشد و مروره که خوردن و مروره شورایانی
گوشت را گویند شیرین **علاج** فصد و هرگاه غشی می شود
ملک است که در کوزه گذارد و گاه باشد که تیرد دیگر هم
اصحاح شود و او بخورد صفراوی اند که خواهر شد اصحا
اند گوشت لازم دارند و مرورات را با آب قندی میل نمایند

اگر برای تب و یبوست و صرع و کوفت و خفگی طبع باشد عصاره
 دو دانگه بخار و دو دانگه سبزه انار نیم نوزده جلد ابراب بخورند
 جوان ده دام مانند صاف کرده مکشاله جوده خوری کلاب
 کرده بخورد و بعد از چهار گری کلاب گرم کرده بطریق قهوه
 سه بار بخورد و بدین را از انار و سبزه تا عرف کند اگر با دود
 الوغ باشد باطلان دفع خواهد شد گاه تا سه روز باید داد
 دو دانگه سبزه و دو دانگه جوده و از ترکت شده باشد و یا
 ضعیف و خفگی باشد مانند کفیه می توان کردیت با بره و یا
 کلوی عسل بر آب کوفته از یکدیم تا دو دام درشت نرود دام
 بخورند تا چهارم صاف کرده بخورد و دیگر برای
 غوی و صرع و یبوست و یبوست عسل کنگی کرد و آب باره بخورد
 برابر جو کوب کرده یکدم دام کوفته و سی و دو دام از حشمت
 تا چهار دام مانند صاف کرده بخورد و برای بی کراهی است
 مانند سبزه و خشکی را از ترکت شده و دیگر برای غوی و صرع
 کا و بر حشمت و دفع است صندل سبزه با مکشاله عسل

کافی

کافی است پیرایه مولی از هر یک دو دام و سی و دو دام آب
 بخورند تا چهارم مانند صاف کرده و دو دام نبات و قند
 کرده بخورد و دیگر منقاه و منقروالدیه یک بقدر یکدام حشمت
 مجموع صرع و یبوست مانند معینه بود و اگر خشکی و نایاب است
 بود از سبزه و اسهال و شربت کرده مشکم سه شمشاد و نعناع
 قی که مانند آرام باید دیگر چهار رنگ چار شمشاد کنگی مساوی
 گرفته دو دام حشمت و مشک انداخته شمشاد ازین آرام
 شود و خشکی و نایاب و حرکت است و منقاه دفع کرده و دیگر کلوی
 است با برامق و کاسنی و زین برابر دو دام جو کوب کرده
 شانه دو دام است بکسانه صاب مالیده و صاف کرده
 بخورد و دیگر همین صفت سیاه و کثرت حرارت خشکی و
 اسهال چهار شمشاد و کوفته و سبزه یکانه در قدری
 آب لغایت آورد و بخورد **فصل دوم** لدی که از غصه خون
 پیدا شود و اهل یونان انرا مطلقه گویند قهوه است عسل
 ان کرانی و کاملی و نفس منور و خشکی و اضطراب و کوفت

۸۲

و سرچشمه بدن و بول بر بوی آن و قلم منقش ساری حلقه
 و نقل سر و منانی و خاریدن موضع قصد و ابروی منی و مانده
 بی سست و خواب کران و صیقل و سخن در بنواری کفتر و اورام
 لبات و خلق و عروق و بن نباشد مکرر و کران و لکره
 و فراموش نباشد علاج قصد و کحل کردن مناسب و باقی
 علاج سوختن است از این شهر قوی باید کرد از حلقه
 باست صفراوی کل طبله و کشته المیه بوست طبله از حلقه
 سینه فلوس چهار شش اصل السوس سینه از هر یک سینه
 مرکوب کرده و دریم آن را چوب سینه نه چهارم حلقه باست
 مزوده بنابر نوشته و اگر حرارت با فراط بود و شام
 نیز و غذا ملین لی روغن **دکتر حلقه** ملین متفاکلی
 حوش سینه نباشد تب طبله کران تا ناک و لی از روی طبله
 باست برود **دکتر** صفا طبله مریه کنگی کران از حلقه مسوی
 گرفته بوزن دو دایم حوش سینه سینه انداخته نباشد
 از این باوه گوئی و شبوی دوران سر و ناک و سینه که حلقه

سینه انداخته و سر برود و منقش **دکتر** و سینه ساری کران و حلقه
 منقش نباشد و این را منقش گویند و منقش است آن که باقی است
 اما کمر و شدت کند و کمر و کمر و شکلی سب و حلقه منقش
 بول و ناک و این و سر و منقش حلقه و منقش و منقش و منقش
 و در سر و زدی زبان و زدی آن و سیاه باست و کمری از
 غصه سخت نباشد علاج اگر کفر و خشیان شود و منقش باید کرد
 ملک سینه و آب گرم و دود و باز مقویات ملیده نباشد
 کتبه مثل طبله و سینه و حلقه و سینه کرده و حلقه و از هر یک از
 حلقه و کمر و سینه و از حلقه و سینه و کمر و حلقه و سینه
 ملین برین و حلقه و سینه و از حلقه و سینه و کمر و حلقه و سینه
 حلقه و آب از حلقه و سینه و از حلقه و سینه و کمر و حلقه و سینه
 شد و اگر سینه نباشد قوس کا و قوس سینه است و باقی
 علاج و کتبه و سینه و حلقه و سینه و کمر و حلقه و سینه
 ناکستان حلقه و سینه و حلقه و سینه و کمر و حلقه و سینه
 و ناکستان حلقه و سینه و حلقه و سینه و کمر و حلقه و سینه
 سر و سینه و کتبه و سینه و حلقه و سینه و کمر و حلقه و سینه

سخت جوانی است **در سبب** که داده آن داخل
 منقطع بود و سبب طبع است علامت آن که در وقت نزول
 وقت حرارت و خشکی و گرمی این مشاء بود و سبب
 بول بلی بر روی دل و لوزه و عروق درین تب هم نباشد مگر معارف
 کلی علاج اول فاقه کند و چون اشتها رصاوق شود و طبعی
 بگوشد و آب آن بخورد و چهار روز از کلوی گشای
 بار بکشد و سبب در درم و درسی و دو و دم آب بگوشد
 چون چهار دم نماید صاف کرده بخورد تا یک معده و شش
 او سوخته و سبب و و قلع و در آن فاقه است و سبب
 طبعی را از معده است **در سبب** که سبب تا دو سبب
 برای است که در بار باره روز زیاد که شده باشد
 گشای کلوی سبب در سبب و ای از یک که اماده و دم باشد
 و سبب قلع و در آن باشد تا دو باشد که از آن روز بخورد
 برای در سرد و در سبب و اگر در و نیست یا سبب
 علامت سبب و با خون اسباب بدن و سبب را که در
 معده و قی آمدن و سبب درین از داده با دو و خون

علاج

علاج کلوی از گشای بکشد که سبب در درم و درم کرده
 سبب که در وقت نزول و سبب که از طبع سبب که بپوش
 بیکر مول که از سبب که سبب که بپوش که بپوش که بپوش که بپوش
 و از او اسس کرده با یک نشه از درک سبب که سبب
 ازین سبب و سبب و از روی طعام و قی و سبب و قی
 و از طبع سبب رافع سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 گشای بکشد و سبب و ای گرفته بپوش سبب و سبب که
 از طبع سبب را از درم و سبب و ای گرفته بپوش
 در سبب ازین سبب و ای گرفته بپوش سبب و سبب که
 طبعی را از قی کند و قلع و در آن فاقه است و سبب
 معده که در آن سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 از آن سبب سبب ازین سبب که در قی و در سبب و قی
 از آن سبب و ای گرفته باشد باز که بپوش سبب سبب
 و از درک که از سبب که سبب و ای گرفته اسس کرده باشد
 سبب ازین سبب و سبب و در سرد و سبب و قی کرده
 در سبب و ای گرفته که داده آن داخل عروق باشد

جبار کی تر بسلامت سبوی گرفته کوکب کرده بخورم هر روز در می
وام اسب بخورند تا بخد ام بماند صاف کرده بکشد انکرو
برایان کرده در محل کنند تا یک هفته بخورند **در کک** و **در دانه** و **در**
تس که بکر بخورند در کک و جران بماند بکشد کلوی بر یک
نوزن دو دام شش حصه نماید و یک حصه بر نیم با و انار در دست
بخشاند اگر کوسه ناستان باشد صبحی ساسده و صفا کرده
شو شد تا سه روز و اگر کوسه نستان باشد در یک انار
خسایه صبحی خوشتر در چون با و انار است اگر کسی کم بماند
صاف کرده نیم گرم بخورد و اگر در طبع فساد و کج شود با اتفاق
حکامند انرا سیبات کوبیده علامت آن است که بدن کاف
گرم شود و کاهی سرد در فتن اشکم و سرخی گوش و در دست
و در موضع مفاصل و چشم خوابانده نمایند و مانند
اجولان شکو و بهوشی و یا و کوی در دره آواز گوش و حلقه
در گلو مانند سوزن و سرخ و صفتش چلی برقی طعام گرم
سرو سرد را بماند بگرداند و در شتی زبان و سیای آن
و منقح طوفت و تشنگی چنانکه در بهوشی اسب خود را باز فراموش

کمر

کنند و بخوابی و در دول و خرقه کلو و دمی که بدن منقح مایل سبب
و شکم سخت و کلان نماید و دل بر از و عرق کم طاهر شود و اگر در دره
مخافه شب اگر اکثر علامات یافت نشوند بخورم است و اگر
کمتر باشد سالم علاج و معمول ده درم که کمر و مایه کالک است و اگر
بسیار کسکی چوب بیکر مول از هر یک که می جو کوکب کرده بخورم
از مجموع در می و دو درم از حشمت سینه تا بخد ام بماند صاف کرده
تا شش روز **در کک** بوسالای خنده پوست و حشمت سینه یعنی اسلی
از دریا و از زبادی انقدر در باشد که او را نشانی نرسد بکشد و بوس
چوب بکشد و در کسکی بکشد نشود از راستی کرده از کسکی
تا شش باب بخورد و باز در طاهر شود و در دست و در دست تمام
و با صبحی کرده شش کسکی چوب ساز و نقد رگها و صوابی کسکی
از ترید انرا کک انکوره شش مع کرم سر کلک بکشد
وزن برابر کوفه در بول بماند و حشمت بخورد و در دست
باب نیم گرم سوده اگر در کسک شش بکشد نصف مرض برود
و اگر در دست شش تمام دفع شود و در مرض بهوش این
برای سیبات که با حشمت باشد هر روز یک حب بخورند

چهارگشت بالاباست یکس کفایه لود و بار چو شانه چون دو
عزیز است که فرو آورده است با دانه است و شوی بهار
مرد که کوفه یکس و دانه سرکه کشی و یکس و دانه سرکه کشی
سحق کنند بر آب بزنند و یکس با نبات بخورند و غده است و در کج
با نبات از گوشت و نمک بر منبر کنند و یکس با نبات و فی در
اقسام تب محرم است خاصه اگر مالک الی باشد و شانه آن در
مرکبات مذکور خواهد شد **فصل پنجم در تب لرز** باید دانست
که هرگاه ماده تسبیح عروق متعفن شود و لیزان عارض
گردد و اگر صفرا در ریه باشد علامت آن که در ریه میان تو
گردد و لرز و حرارت سخت در زمان هر یک که باشد و اگر با لغم
بود حرارت از آن کمتر باشد و زمان تر باشد و اگر از لغم بود
علامت این است که هر روز نو کند با فلق و شکی و شتاب
و گرمی از غلظت که بود و اگر از سودا باشد و در ریه است که
و از آنرا که گویند و سخت و در باست علاج که الشفا را بر کوفه
یکس در میان پیش از وقت بخورند و شانه آن در مرکبات
نوشته شده که سبزه دو روز تا سه روز کوفه و خفه نصیب سبزه

علوم است پیش از وقت بخورند و خفه نصیب است و در برای
از تب شش خاصه برای تب سینه و بصل که عود و فلفل که در وقت
و یکدانه بر دو سبزه است و بوی سبزه و در روزی با شیره صف
لیمون کاغذی بخورند و سبزه روزی دفع شود و در برای تب لرز
مطلق فلفل که در یکس کرده و دانه سرکه کشی که در شوره که در
که چنانچه تب مزمنه که در آن خل شود و خشک کرده مقدار فلفل
حسین و دو دانه بپاشد از وقت که بخورند و در نوبت سبزه
شکوفه سبزه که در نوبت که در سبزه که در سبزه که در سبزه
سوده بپاشد و سبزه که در سبزه که در سبزه که در سبزه
نوشته و سبزه که در سبزه که در سبزه که در سبزه
و سبزه که در سبزه که در سبزه که در سبزه و در سبزه
باب گرم در روز و در برای تب لرز صفراوی که شکی است
سبزه که در سبزه که در سبزه که در سبزه و در سبزه
آب جوشانده با سبزه که در سبزه که در سبزه که در سبزه
که در سبزه که در سبزه که در سبزه که در سبزه و در سبزه
سبزه که در سبزه که در سبزه که در سبزه و در سبزه

دیگر برای تب لرزه قسم سیم الان تر است در این دفع کند نیم
 ماست نه باشد سکنجیه است سینه و صاف کرده چهار ج
 کبری بیش از وقت بخورد از معده من معالج است و مگر بخورد
 رسیده دیگر برای تب لرزه کلوی شش باشد مایه رسیده
 باشد سینه با من و دو چهار کبری بیش از وقت بخورد بسیار
 نافع است و خوب دیگر با من آن رسیده برای تب های دیگر
 هم نافع است خصوص بلغمی و سوداوی دیگر قدری مایه بخورد
 بر آن در سینه کوبیده خورده مقدار کنا صحرای کولی سینه
 برای نفع تمام وقت لرزه بیش از وقت بخورد سه چهار کبری
 تا سه روز دفع امر است **در تب لرزه** برای دفع تب ربع
 پراشی که زن در وقت زادن پوشیده باشد بپوشد سینه
 دیگر در وقت نوبت ربع درخت آکدر را در جمل کند و در
 سینه های کوبیده که من بپوشد رسیده ام اما بپوشد سینه
 با در باره سینه زیر نوبت بر او زرد چند انگه مرده را دفع کند
 آن سنگ مرده با کلک بر او در و از آن مگ بریزد سنگی اگر در آن
 صاحب کند بپوشد دفع شود **در تب لرزه** برای ربع شش و شکم

سوم

سفید از خاک پاک کرده در خند سیاه عجمه نبوشی که مازند اند
 بخوراند و اگر روغن زیت یا کچم جمل کرده برین مالیده بخاصیت
 نافع است و همین اثر دارد در بپوشیدن و بخور کردن شخصی بخورد
 کار برای اقسام تب گفته دیگر دو بازه مایه بخان در روغن کند
 خوراند نافع است تب لرزه را دیگر برای کسی که تب خند روز
 فرصت یابد باز معادوت کند و همچنین تا در کینه سیاه
 دو دو مایه سیاه برابر مایه بپاشد بد به خند روز را کوبد
 کند مازند و کند دیگر برای تب لرزه مطلق خوب چهار
 قطره موالی تفصیل بپوشد و در شش انداخته چهار مایه
 کشیده دو و یک در روز اول شش روز دوم پس روز سوم
در تب لرزه شش و نیم در **در تب لرزه** شش و نیم در
 شش و نیم در تب لرزه علاج اسان سینه او بپوشد حیات مخرج
 باغ و الم و تعاف باطله مقدار شش و نیم در شش را و اکثر از حیات
 ساد می شود علامت آن طبع و تب بعد خوراند عذرا
 رحاره و کف دست و اگر بود و خون دست بر آن برهن
 تا در بد از خرم کرده و لرزه مانند آن مثل تنهای غشی باشد

او پیش

حاج شریعتی شمس حوزان خسته اگر با سر و باشد و مشرک و با بر خور
برین تر و شکر را با بجهت اب که شانه تا بشیر مانده و اگر سر و
و بماند باشد مانده کی است شریعت کند و اگر چند قطره کلاصاف
کند و بماند باشد و شریعت حوزان اثری تمام دارد و طریق حوزان
خوآن است باید که خورجوان باشد و از وقت زادن جاریه کند
باشد و علف او و با کاه و یارک خرد و با کاه و یارک بود
و بر باد و زرد که بخار آورده و بدو شانه از بعد سافت منفر کرده
اما باید که در بعضی محلی دارند تا از اگر طبعیت بشیر و معده فاسد
نشود و قدی با کبر و اندر طریقی نمید که بر آب کرده باشد و بشیر
دران قعج دو شیده اول شیده شش و اول بر بند و سر بر بند و
زنان سازند تا روز ششم شریعت و اول بر بند و سر بر بند و
تو که کم سازند تا آخر شش شریعت و اول بر بند و سر بر بند و
باشد بعد از شش که می از بر بعضی بر بند و سر بر بند و
شیر ضعف و سستی بشیر و خود احساس نماید روز دیگر بند و اگر
فوقی از ان مشابه نماید روزی دیگر بند و سر بر بند و
شیر و معده و ادانه باشد دران روز از شریعت و با می احتیاج

لایم

مانند دیگر شریعت حوزان از یک نیمه ام و نیمه دوم آب جو
نصفه نیمه شش خوردن و طریق این در حوزة سطوکت دیگر حوز
کاه و بشیر و خرد که نصف بشیر کرده باشد بشیرین دوش و کاه
تخلی لیدان و اس که شریعت است که در وقت را معصیت و شحات
در مرکبات بخور شود و غذای ناز که کم رنگ و محکم و شریعت
و ساک مالک و خرفه و خیار و کدو و باد ناز و کاه بود و اگر بر بعضی
ضعیف باشد اسفند یا ح می شورای گوشت کبی مصالح بخور
باشد بدین و از آن که در کاه و شریعت و در بعضی با کاه بود
ساخته و از این است و اما در سبب حوزان و نو کردن
مفید بود و معده است که در استان در جای خاک و شریعت
شحات کلن باشد و در مرکب بود و با است و در طرف و کلی
بر کرده نزدیکی و در استان در جای معده و استان
در ترک و کاه و چون دو درم تا درم باب بخور و شریعت
شیر و در مرکب شریعت و در استان در جای معده و استان
با دوام از بر باد و ام حلو این نیز چنانکه رسم از یک نیمه ام
تا دوام بخورند و از وقت حرکت و شکی دیگر سستی خرم احتیاج

نموده و بعد از آنکه در حال ضعف و نقابست می باشد
 عروق بسیار معده است سرعت نفوذ باز می آید و
 در این وقت که فصل **اصل** در راه یعنی باز می
 بعد از و ریاضت در راه رغن غرض شود و تنگی اعصاب
 کرده و جان خود را حرکت بر توار می کند و گاه معده معشوقه
 در راه رفته باشد یا نرفته باشد بود علاج ناخنها را هر دو
 که می رسد بگرداند اگر گریه باشد بای شود یا رانو در جای دیگر
 آب زرد در آب سرد و اگر سر ملات در آب گرم و در
 روغن کنجد شیر گرم و کف با مالند و از باجک شمشیر
 و بار با مالند و در اگر در راه رغن ملات با مالند و
 کج تخمه با خضرات صفا کنند و ریاضت بر شود و اگر
 صاحب بکر خواب کردن بر بسوس کنند و شود و بکر
 یا بر و در رغن صوفی که اعیان شده باشد گرم نموده و فصل
 در امراض که از شراب غاص شود و بر سیرا را اس کرده
 نمیدام یا بشد نمزج نموده و وقت خواب بخورد و از شراب
 پیوسته نماید و خزان و مقادیر نموده می ترسد که بار داشته

برکت است برادر برادر اس کرده و دیگران آنچه می شناسند و دفع
لاخری وضع نموده که از این علت عارض شود و در بعضی
از کودکان ما یکبارم خورده و طریق ساختن روغن دیگر این است که
از لبنی کلک سازد و چهار حبه کلک روغن بکشد و چهار حبه
روغن جوزش که در بوزن وی سیرامند و بچشاند و از روغن باد
و اگر اگر روغن کاه و شک خورده و بعد از فصل شراب بخورد و یا
نیارد و دیگر برای سستی شکم فصل خوردن نافع است و کدو با و جاب
خامه جامه فصل سوم در امر ارض اطفال بدانکه دوی که در
عوان و کمال را بخاردم توان داد و بچونوزاد را نالیکاه بعد از
برکت خون در دو ماه در آید و دو دانم رنگ عجمان در هر
روز زیاده کند تا یک سال در سال دوم حسن کسار
سنگ پا سال در سال چهارم قدری زیاده کند معصی این سال
و بچه که شش خواند باشد و او باید بر بند و بر بند از مضرات بکشد
و اگر شش طعام می خورد و دوی برای بچه بداید او و بند و اگر شش
می خورد و بچه را بد بند و اگر دوی را بچه در بستان و او را طولانی
و اگر فاقه مطلق باشد و او را فاقه کند و بچه را در شش باز بند

فصل در علاج جگر عدوت را از دست تا یک سگوش بشمارد
 زهر دفع شود و اگر است فشار را با زهر کند یا زاده شود و اگر سوار
 باشد با زهر و جگر است سینه مساوی نرم گوشت در دود است خود
 بالیده و گوشت در دود است و میدان اثر زهر دفع و اگر یکی غریب
 دفع شود و صحت صحت جگر را با زهر دفع و اگر یکی غریب
 حال کوبه سینه در آن موضع طلا کند و میان آن کوبه کوبه
 با کس الیایاب سوده طلا کند و اگر بر کوبه کوبه صفا کند
 و اگر در کوبه کوبه جگر است و استخار را نرم گوشت و جگر است
 بر موضع کوبه کوبه زهره باشد و در آن کوبه کوبه کوبه
 محبت الیایاب بالیده و اگر باشد و جگر است و آن هم محبت
 اثر دارد و فصل چهارم در **علاج جگر** و استخوان جگر است
 سینه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه
 خراطین سوده مالند و اگر خراطین سینه کوبه کوبه کوبه
 صفا کند و جگر است طلا کند و اگر برای کسی که جگر است و او
 علامت آن در شکم و جگر بر کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه
 علاج جگر سینه و اگر از کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه

اسهال

اسهال را کوبه مضمضه نرم سینه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه
 بهین جگر است برای زهره حاصل صحت کلی کوبه کوبه کوبه کوبه
 در جگر سینه باشد برای زهره کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه
 اسهال کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه
 سنگینی داشته آن کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه
 اسهال کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه
 جگر است و جگر است باقی سینه جگر است کوبه کوبه کوبه
 و اگر برای دفع زهره کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه
 بالیده و جگر است اسهال کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه
 کس با دین با کس اسهال کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه
 طلا کند و اگر برای زهره کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه
 طلا کند و اگر برای جگر است و جگر است کوبه کوبه کوبه
 نم کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه
 بالیده کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه
 اسهال کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه
 اسهال است که جگر و با خورده و کوبه کوبه کوبه کوبه
 و اگر در دست سینه و کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه کوبه

بر این که چهل روز عزت از لاله مال نهاده باری دارنده اند
 این علامت ظاهر شود که نفرت از آب میاید و حاجی باشد و کان
 از دو علاج خود گردان که چند روز تمام باشد نیز اک بر جم مالد
در مغز این کوفه مبداء با مبداء شده سیاه است خورد و بار کرد
 در هر روز را نه غصه است **در صیحه** که چهار پنج عدد فلفل کرد
 معیت عدد و صبح اندازن که است با سیاه خورد **در فندی**
 نیز اک بر عزت مالد **در خورد کردن آب** بر کوفه مبداء
 قوت و کج سکر رسد و نه کافور و عن ان و قند سیاه چهار
 و اسحق کجا کرده خورد **در خراطین** که ده کدو و قند سیاه
 چند روز خورد **در مغز** که کس که کوشش معیت نوبی
 فلفل کرد و صبح لکوره نیم بندال شکوفت نوبی علاج هر یک است
 قند سیاه کینه یا نو و دارنده در مبداء کوفه سکه علو کند از روز
 گردان سیر و مبداء چهار روز و با بر دهم یک خطه رباب که خورد
 و در **در غده ای** موناک که نیمه نمک خورد و چهارم روز
 شک و عزت باز به خورد و صبر ششم سی ام روز نوبی دوم
 باز علو خورد و باز نیمه چهل روز تا چهل روز متواتر خورد
 غذا برای این علت گوشت مرغ و بره و بره و با نو و

با و کینه و از سودا که نه روز کند **در فصل ششم** در دفع و جمع کردن و نوبی
 و جمال کوفه و درج و نه از کوفه در دو سم الفاعل علاج سینه دارنده
 کوفه و خنده مبداء که کوفه بر سر و شانه خورد **در برای از مالد**
 نمک سینه فندی سودا در عزت ترش انداخته خورد و کافور
 در است و مبداء مالد و کوفه و مبداء خورد **در با و کان**
 در خاک کرم کینه و است المبداء شیره ان و فلفل **در کوفه**
در اگر مغز کوفه خورد و مبداء و مبداء و مبداء خورد
 کسی که مبداء و نمک حوضه مبداء مالد کزیده باشد هر سه
 است چهارم در است سینه و خنده خورد **در اگر لاله** در بعد خوردان
 از کینه خارش و کجانی و لاس مبداء شود شیره انلی کشیده برین
 مالد **در کج** با شیره کافور رس کرده در سکه کافور شیش است
 مالد فندی **در خورد** و کج و شیره کافور شیش اس کرد و خورد
 خورد و شک سینه مالد مبداء **در اگر کسی** بر مال خورد
 باشد مالد و سه رخ که کامون کوفه مبداء **در م** در صله
 سینه کافور شانه نام نصف (ب) صاف کرده خورد
 کسی که لاله بر اک خارش و لاس مبداء شیره ان شسته باشد شیره

سرخ بجا حد و شش است و شش که صباغ صاف کرده و حبه
شیرین نموده با ای قند میل نمایند غذا مونک مقشر و کشنر تر
فصل پنجم در مضج و سبیل طعم شش در کحل سوده
سودنی که سبیل سرخ سبب انحراف از هر یک بودیم جو کوکب کرده و
و در دانه آب حوضانند نصف نباته و کشنر کرم خوردن است
و در چهار دانه سبیل کبر و یک سول جادویم مرغابی نموده
مصطکی و دویم کوفه حذر از دویم آتشیم و اگر گرم خواهم شد
شش است و حقیقی فصل است و با لاک کعبه است اب کرم
خورد حد اطلاق بر دست که اب کرم که کعبه در دویم طعم
با سالی از لاک و در مرغابی مضطرب است که اب حسی است
فشرست قد خورد و شش باز که حرم کوفه خورد و مفصله است که
در سبیل طعم و صفرا و عصا را رو به ضعف یاد در سرخ و قوی
تا چهار سرخ سبک درم قد سبیل سوده و پنجه اب کرم خورد
و بعضی درم که در شش است طعم نباته شقی سرخ را در
اخراج طعم می نماید که ملیده اما در یک سبیل و سوده سنا
و کرره و نباته را در آن و زره سفوف سازند و مکیده اند

وہابی

و میل نماید و در سبیل امر اطاعت فاسد سازد و بدین منقار
مکلام در دستک باو آید پس از او چون حارم حصه نماند صفت کرده
میل نماید و در سبیل معروف مصطفی از محفل مصطفی میل را که جزوی
تر بود مثل مردی حکیم وزن هر سه شکر معص بود قدر
که به مجال سخنورای تنعم ریح و ملوک از دست بیرون کند
معدود است را نصف بخشید عظم حقوق بابت دیگران
قدر زاهدی سنا و دوام قرض سنا جادویم الا که خود دویم
زیر سه دویم کسور کوی دویم کل کتاب دویم و نزدیک دویم
چون دویم نبات جادویم شده دویم او شربت جادویم
وقت خواب در قیاس شوند و شب در ازین یک نیم تو لکه
نکات یاد مکلام شکر کوی عظیم بود یک جور است
برای کسی که طبع عاشقی و فقیص سدا باشد و برای شخص
و از آب گرم بد و فایده اگر ترید بعد از آشفته محو و بار و
با کلام و شکر و محبت درم مصطفی از محفل مصطفی درم
حاصل درم معروف از دست برای امر ارض طبعی و فقیص دویم درم
خاصه برای امر طبعی و برای اصحاب کسکه نوله توان داد

子

[illegible]

مقل انیسون هم طبله بود و همی از هر یک چهار مغال جدا و از هر
السیک چهار صنی عاقره و صانع عربی قرنفل و زبان سعد کوفی هم
کند خند لسان العصاره کشر از زیاده از هر یک سه مغال
سنبل فلفله قرصون روزانه در بوم خنجر صبی مصطکی مغز آدم
صندلین زریه از هر یک دو مغال مشک خضر مر و از هر یک سه
مرزنجوش مر از هر یک مغالی دارچینی خنجره از هر یک سه مغال
آله مغال شغاف شمش مغال دار فلفل نه مغال حبه سیاه
عندلک ایمن حب و رخ مغال بطریق معمول بقدر خود
در سازند و در کوزه که شرح نظام ساخته بود و در نقل نرالدیج
از هر یک دو مغال بفران صانع عربی از هر یک دو مغال
عاقره و سنبل عود و عودهای روزیاد و سارون و بوم
صبی کوزه پس سده و از هر یک یکسوم مغال ایمن و رخ مغال
بقدری مشک و قطره سه رشته در سازند و در اصل
و در صانع کوزه ایمن و نه در خنجره یک کوزه از هر یک سه
درم مغز آدم شش درم سفید کوزه یا جودی مشک و کرم کج
از هر یک چهار درم رب السوس سه درم کرم کله شیرین

در یک کس که در سطرالش در پشته از **سج** در سطرالش
 بر تالی طغی جوزقی که یک کس در سطرالش کرده و شتره
 سخن نامه و در شتره اندر سطرالش چون سطرالش
 آورد که سطرالش در سطرالش سطرالش سطرالش
 الحمد لله یعنی کس که در سطرالش سطرالش سطرالش
 کس در سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 کرده با سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 چهل روز که در سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
سج در سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 کس در سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 با سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 در سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 دو سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 طریقی سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 من از سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 باقی از سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 مخرج ساخته سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 صاف کرده سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش

در یک کس که در سطرالش در پشته از **سج** در سطرالش
 بر تالی طغی جوزقی که یک کس در سطرالش کرده و شتره
 سخن نامه و در شتره اندر سطرالش چون سطرالش
 آورد که سطرالش در سطرالش سطرالش سطرالش
 الحمد لله یعنی کس که در سطرالش سطرالش سطرالش
 کس در سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 کرده با سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 چهل روز که در سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
سج در سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 کس در سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 با سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 در سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 دو سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 طریقی سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 من از سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 باقی از سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 مخرج ساخته سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش
 صاف کرده سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش سطرالش

بسم

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

مازنیون سیدانم که یکدیگر را در شکر خصل ملک بهی از هر یک
اولی گویند و همه و آب از دنیا نه می کشند و سبزه مقداره
نخود و این سر یک سر است و اگر خواستند در خصل کرد
مروارید و الا سکه سنج بجز او در جهان نیکوکاری کرد
روز نماز شود و فلفل و زعفران و کافور و جوی مجاور می شود
در خمد و حوضان بهر سوزنی نهفت مشک و سیاهی میخ
در یک بر آید و آن الکوحل گرم باشد بلا حوضه در خمد بوی
نقد و مقداره سنج جانور نیکوکاری را که خوانند در سبزه و زعفران
و کف و تمام در آن سوزنی سوزان مس و کاس مس
و سکه که بخورده اند و در سبزه سوزنی سوزان که کوبیده
در جای نیکو که کوفته و بعد از آن که در سبزه سوزنی سوزان
کوبیده و سبزه که در آب خندیده و در خمد و در آن خندیده
روزه و در خمد و در آب خندیده و در خمد و در آن خندیده
کوبیده و در خمد و در آب خندیده و در خمد و در آن خندیده
قدی که خواهم گرم کنی ای نیکو که کوبیده و در سبزه سوزنی سوزان
با کدوم که کوبیده و در آب خندیده و در خمد و در آن خندیده

دلاغری را دفع کند و اشک کرمی افزوده و این علاج کرمی را که
دانات با برهمنی بود یا از کثرت جماع لاغر شده باشد معده بود و مو
جسم را بپزد و بکشد و اگر عظم خورد و فرزند نرینه زاید و این
دوا را بر علی صاف شود و خوبی اندام پیدا آید و روی روشن شود
و عقل افزاید و این علاج را از میان شمارند و نمیدی اورا
مهاکلیان گویند **سخنه کول** دفع امراض کرمی
صبح معجون است کول ده دلم مغزیند و آنرا سحریم جوی
دو تا یک افون یک تا یک شکر کا و چهارم آنرا کول را آغشته در
یک ایار شیر نرینه تا آنکه حل شود بعد از آن با رجه نرینه شیر دیگر
باقی مانده و مغزیند و آنرا از آنکه خوش بکند و فکته بقیام آید
جاویری و افون ساسیده داخل کنند و بفرزند و آنرا اگر
مهری باشد باید و اگر نمیدی باشد در شش حل کرده مخلوط
کنند برای امراض نادی و بلغمی و شکمی و در دای صوفی نام
دارد و خوراک از یکا باشد تا دو باشد **سخنه** معجون نرکنده
با به از زایده کند و نمیدی بفراید و قوت حافظه بدو بسان را
دو سار و دروشنی چشم زباده کند و بلغمی اخلاط فاسد را دفع

۱۸۹۶
۱۲۴۳
و نمیدی و کلفت از او نماید و ششها زباده کند و قوت بدن بخشد و رو
بدن و چهره بدیدار و کرم شکم دفع کند و قوت روح و حواس را دفع سازد
و خم و خوف بر دامن و در بدن دفع سازد و اگر کرم
کرم و منافع سازد و در **صفان** نرکنده سندی نمیدی بلکه امراض
خسته و در کرمه شش و از هر یک نیم آنرا سکنه ناکوری صوفی
بداری کند کرم کول و کول و بپزد تا یکا باشد و آنرا یک یا دو آنرا
شیر یک نیم با و نیم را حلویت کرده در خم کنند و شش جدا
است از آنکه با شش و یک نیم از آنرا اول باید که خم را در کول حل کنند
کرم و بالای بارجه یک سحر و با زرد کل حکمت گرفته خشک نماید
بعد از دوا داخل نماید و سر در جگر باشد و بدست باله صاف
کرده آب بکشد و در غنای و بار و غن کا و نیم آنرا را با آب
که ششها شش نرم بر آب برود و روغن باند باز کرده و شش کا و
سج آنرا بگوید کند و کلا و غسل هر یک نیم آنرا مصری یک آنرا
نرسته قوام کنند و روغن و کوبیده و بعد خشک و باشد و حل
سازد و بعد از خشک با حیل معجون و نمیدی مغزیند و نمیدی خوشه
سروین کرده و نمیدی از هر یک دو دلم یک صلا کرده و نمیدی

و با نخل سفیدی ریشه و با طفل نالکس از هر یک دو درم زعفران
 طابش سه به صطکی روی و طفل سباسبه خورکوبه از جینی قادیانه
 الالبی و دانه الالبی کراتی صندل سفید خود غرق از هر یک
 یک درم کوفه و خنجر بامند و در ظرف صنی نگاه ارد شیر از هر یک
 تا دو درم **سج** بجهت دفع زخم تر و سنان و مانسور
 و دمل و دیسه و تمام اقسام زخم و در و طیش و حرکات مبارک
 صدف سرشته مقدار و انا صدف مذکور را بشوید که هیچ اثر
 کل لای نماند و از طریق خورده سوزاند آنچه که بجهت شش برآید
 از راه شش و ده از آن سار که دو و بیش نرسد و خورده سفید گردد
 و بعد از آن در آب حل نماید چنانچه تمام آب بود و نیمه نماند
 از باره مماند بر در و از کل بجای خفیه نگاه ارد آب صاف
 بالابا نشیند و جوهر فرو نشیند و همان او نه شست نماند و نگاه ارد
 بعد از آنکه خروج را مطلوب باشد سحی نموده و قدری روغن
 کفایت از آن کشت میانه با شش خوب دهر که گرمی کفایت و
 آنکشت در و دست کند چنانچه چهار پنج مرتبه از کار در کفایت
 فرام او در و شش دهر بعد از آن بر باره بار که مقدار زخم

بالا

سالاد و زخم نرسد از هر یک دو درم برآید و در فی الفور وضع نماید
 به شش و سطر در و روی و شب چهار پنج بار این عمل نماید **معجون**
جاری بقا کوبه دهرم از کسی که این معجون نگاه ارد
 محتاج طبع کرد و شش رئیس فرموده بر که این معجون نگاه ارد
 شطاول و نور زخم فراید و کوبه صاف سازد و مقوی دماغ
 باشد و مقوی قوی و از روح است و منحل جمع مرض و حافظ
 صحت و موی دهر سفید کرد و دماغ است تجسس علی مغنی و سودا و
 و از اعظم معاصین غلظت النفع است **صفه** آن و از جینی ساج
 مندی و طفل حر و نوا ملکه کاملی از هر یک در ظرف جاد زخم منحل
 منبت درم بلبله زدن نرسد درم بلبله سی درم ابله شصت درم
 ناخواه صد و صد درم زهره و دست درم و خانه و شش درم
 شوشن با صدف در درده درم سیاه اند در سر که نرسد و مجموع
 کوفه خنجر و نفع فرام آورده سصد شصت منبت و در و روز
 یکی بخورد و از ترشی و لیسات بر نرسد مفع الفلوت و حافظ
 قوت و دهر قوت با صره و با صره زیاری دهر و باه و سی افرا
 و در دهر بر و فاجعه استفاوت ربیع و تبهای بار در



دفع کند در دوا پایی سازد و روی سرخ گرداند و هر که بخورد از
کجی و سستی و لوی دمان خوش کند و دفع نزاله و زکام
را باز دارد و نشان را قوت بخشد و ذات الحشا و درد
سر زدن را دفع کند و با دمای مخالف را دفع سازد و قوت
و خلط دل جمع دهد و داء الثعلب و در دشتی و صدمه و لقوه
و صرع و بطنی و سوداوی را سودمند و قوت تن و دماغ افزاید
و وجع مفصل و خدر و غشه و بهق و نزول و سبیل و استخار
معهده و جگر و دماغ و رحم را بر دهن و جنین را بند و سینه و شش را صفا
دهد و ضیق النفس و نفث الدم و برص و باد فم و صفقان و جعده
و علت های دماغ را بکلی زایل کند و مفرج دل باشد و غم بزداید
نسخه دیگر کرده و ذکر و سنگ نشانه و عینهای سر و فواید و
نشان و برقان و داء الثعلب و سرطان و جگر و کبد و آدن
عرق و سحج روده و عرق النساء و علت های اعصابی و سحج
و بواسیر را معالجه نماید و اگر کند و فضیلت را قوی سازد و
نقرس و تحب القرح و دوسواس و جنون و طاعون و اسهول و
نقطه البول و خنار برآورد و امت این ترکیب همه دفع شود

در نام

